

# آتش

## استعمار نیست، امپریالیسم است! و چرا نیاز به قدرت سیاسی داریم!

در تحلیل از قوای محرکه جنگ کنونی اسرائیل، سرمقاله آتش ۱۴۴ به یک واقعیت مهم و زیربنایی که این جنگ را شکل می دهد، پرداخته است که بدون درک آن هرگز نمی توان فهمید چرا جنگ کنونی اسرائیل علیه مردم غزه، متفاوت از جنگ های گذشته آن است. منظورمان از «متفاوت» آن نیست که این بار اسرائیل در جنایت و آدمکشی حتا مرزهای خیالی جنایتکاران بدنام تاریخ را پشت سر گذاشته است. منظور آن است که این جنگ، در چارچوب بزرگتری که اوضاع کنونی جهان را شکل می دهد، قرار گرفته است. سرمقاله می نویسد: «آشکار است که جنگ جدید اسرائیل، خصلتی اضافه و متفاوت از جنگ های قبل دارد. نه به علت تفاوت ویژه ای که ارتش اسرائیل در این جنگ نشان داده و نه به خاطر این که بنیادگرایان اسلامی حماس دست به کشتار غیرنظامیان در خاک اسرائیل زدند. بلکه به این علت که تمام تضادهای کهنه در این منطقه - از جمله تضاد میان بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم آمریکا، در چارچوب دینامیک (قوای محرکه) بزرگتری ادغام شده اند. این چارچوب بزرگتر، رقابت میان قدرت های امپریالیستی ایالات متحده و اروپا در یک طرف و امپریالیست های روسیه و چین در طرف دیگر، بر سر قدرت و نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی در مناطق مختلف جهان، از جمله در خاورمیانه است. ... آن چه در اعماق می جوشد و قدرت های امپریالیستی جهان و بازیگران منطقه ای را وادار به حرکتی می کند که نه فقط خاورمیانه بلکه کل جهان را به لبه پرتگاهی هولناک می راند، کارکرد سیستم جهانی سرمایه داری است. صاعقه آشوب بی سابقه در سیستم جهانی است که اینگونه در خاورمیانه بر زمین می خورد - در منطقه ای با بازیگران گرسنه قدرت که آنها هم زیر فشار ضرورت هایی که همین اوضاع برایشان ایجاد می کند، عمل می کنند.» (جنگ اسرائیل و حماس، آتش ۱۴۴. ابان ۱۴۰۲)

برای فهم این مساله باید «قوای محرکه زیربنایی» را فهمید. به تضاد اساسی سرمایه داری اشاره کردیم. به تضاد آنارشی ارگانیزاسیون و به نتیجه اش که رقابت بزرگ امپریالیستی است. درک این مساله بسیار مشکل است. زیرا، شیوه تفکر رایج سطحی بینی است.

### درک های ارتجاعی از امپریالیسم

جمهوری اسلامی و بنیادگرایان اسلامی، درکی از امپریالیسم را تبلیغ و ترویج کرده اند که نه تنها منطبق بر واقعیت نیست بلکه به شدت ارتجاعی است و به طور خلاصه، به معنای ضدیت با جنبه های مترقی تحول فکری عظیمی است که بشریت برای اولین بار در قرن ۱۸ در کشورهای اروپا تجربه کرد و به «روشنگری» معروف شد. روشنگری هم نتیجه انقلاب های بورژوا دموکراتیک بود و هم تدارک فکری آن. جنبه های مترقی اش شامل ترویج تفکر انتقادی، به چالش کشیدن جزم های دینی و تاکید بر جدایی سیاست از مذهب (و نه فقط دین از دولت) بوده است. این ها را بنیادگرایان اسلامی «بیگانه و دشمن» مردم می دانند و برای جا انداختن این تفکر ارتجاعی، از واقعیت تاریخی دیگری سوء استفاده می کنند. یعنی، از این واقعیت که با تبدیل کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکای شمالی، به قدرت های سرمایه داری امپریالیستی، جنبه های ارتجاعی روشنگری که سلطه گری استعماری و امپریالیستی بر کشورهای جهان سوم بود، جنبه حاکم در تفکر «غرب» شد. نتیجه نهایی بازتعریف ارتجاعی «امپریالیسم» توسط بنیادگرایان اسلامی این است که در کشوری مانند ایران امپریالیسم به عنوان نیرویی شناخته شد که ضد تاریخ اندیشی دینی است، طرفدار آزادی و برابری زن و مرد است و غیره. و به این ترتیب، به طور مشخص در ایران، اقبال زیادی در میان مردم یافت. این در حالی است که نظام سیاسی و اقتصادی حاکم در ایران، ابتدا به ساکن توسط امپریالیسم بریتانیا و سپس توسط امپریالیسم آمریکا مستقر و تحکیم شد. در واقع، یک نوع تفکر واکنشی که به همان اندازه ضد واقعی و سطحی و دون پایه است، جایگزین تعریف جمهوری اسلامی از «امپریالیسم» شد. پیش از بنیادگرایان اسلامی، ناسیونالیست های عرب و چپ های وابسته به شوروی سابق (و وابسته به امپریالیست های روس و چین کنونی) مانند حزب توده ایران و احزاب «خلق» و «پرچم» در افغانستان و بسیاری دیگر، امپریالیسم را محدود به سلطه گری استعماری مستعمره چپان اولیه (بریتانیا و آمریکا و فرانسه) می کردند. در حالی که خود شوروی، در دهه ۱۹۶۰ میلادی به عنوان یک کشور سرمایه داری امپریالیستی پا به عرصه جهان گذاشت و زیر جبر سرمایه که «انبساط بیاب یا بمیر» است، درگیر کشور گشایی و اشغال نظامی در آفریقا و افغانستان شد و کاملا مانند امپریالیست های قدیمی تر، آن چه به کشورهای تحت سلطه خود «صادر» می کرد فقر و فلاکت بود و تحمیل حکومت های سرکوبگر که فقط با زندان و شکنجه می توانستند حکومت کنند. چین کنونی هم با وجود داشتن نقاب «سوسیالیسم» و «کمونیسم» تبدیل به یک قدرت سرمایه داری امپریالیستی شده است که به طور موثر در حال به چالش کشیدن نفوذ امپریالیسم آمریکا در سه قاره آسیا و آفریقا

و آمریکای لاتین است. در واقع، آفریقا زیر ضربات سرمایه های چینی، در حال زیر و رو شدن است.

علاوه بر بنیادگرایان اسلامی و رویزیونیست های حاکم در شوروی (که به طور رسمی در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ از هم فرو پاشید). جریان های خرده بورژوازی «چپ» نیز در تحریف معنای امپریالیسم و رابطه اش با کشورهای «جهان سوم» نقش اساسی داشته اند. باب آواکیان، نقل قول بسیار مهمی را از کتاب لنین به نام «امپریالیسم، بمثابة آخرین مرحله سرمایه داری» نقل می کند. که دقیقاً تشریح درک خرده بورژوازی از امپریالیسم است. لنین گفت، با تبدیل سرمایه داری به سرمایه داری-امپریالیسم در حدود آغاز قرن بیستم

... یک اپوزیسیون دموکراتیک خرده بورژوازی علیه امپریالیسم پدید آمده است ... در سال 1898 جنگ امپریالیستی علیه اسپانیا، در ایالات متحده مخالفت «ضد امپریالیست ها»، آخرین بازماندگان دموکراسی بورژوازی را بر انگیخت. آنها این جنگ را «جنایتکارانه» اعلام کردند، الحاق سرزمین های خارجی را نقض قانون اساسی دانستند و رفتاری که با رهبر فیلیپینی ها، آگوینالدو شد را ... «خیانت شونیستی» دانستند ...؛ اما تا زمانی که این انتقادات از تشخیص رابطه ناگسستگی میان امپریالیسم و تراست ها و در نتیجه، از تشخیص رابطه میان امپریالیسم و **بنیان های سرمایه داری** آن پرهیز کنند، تا زمانی که از متحد کردن نیروهایی که در مقیاس کلان توسط سرمایه داری خلق شده اند [ یعنی پرولتاریا - B.A.] دور بمانند، صرفاً یک «آرزوی پرهیزکارانه» خواهند بود.<sup>۱</sup> (تاکید از آتش است)

ندیدن بنیان های سرمایه داری امپریالیسم، باعث می شود که امپریالیسم به استعمار کهنه تقلیل داده شود؛ به یک قدرت «خارجی» که کشوری را اشغال کرده و مانع از «استقلال» آن می شود. البته قدرت های امپریالیستی اشغال هم می کنند و پایگاه های نظامی در نقاط مختلف جهان دارند. استعمار کهنه، نسبت به نظام اقتصادی اجتماعی حاکم در کشورهای تحت استعمار، نسبتاً «خارجی» بود. اما امپریالیسم، مرحله ای از سرمایه داری است که کشورهای استعمارگر سابق تمام فابریک کشورهای تحت سلطه خود را با صدور سرمایه، زیر و رو کرده و آنها را به طور تبعی در اقتصادهای مرکزی ادغام کرده اند. به این ترتیب، امپریالیسم در کشورهای «جهان سوم» نه یک پدیده «خارجی» بلکه بخشی لاینفک از ماتریس سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورهاست. سرمایه داری امپریالیستی، سرمایه داری را در این کشورها رشد می دهد. اما سرمایه داری ای که وابسته به تزریق دائمی سرمایه خارجی است و در رشد درونی اش بسیار معوج و ناموزون است. سرمایه امپریالیستی در این کشورها، با نرخ سودهای بالا انباشت سرمایه می کند که بر مافوق استثمار نیروی کار تکیه دارد. این یک رابطه تولیدی میان امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه است. امپریالیسم عمدتاً از طریق شکل دادن به قشری از طبقه حاکمه و دولت های استبدادی سرکوبگر در راس این جوامع است که این کشورها را به لحاظ سیاسی کنترل می کنند. مخالفت این یا آن رژیم با این یا آن قدرت امپریالیستی، به معنای آن نیست که آن رژیم پدیده ای بیرون از شبکه تار عنکبوتی سیستم امپریالیستی است. نمونه بارز آن جمهوری اسلامی است که بسیار عمیق تر از رژیم شاه، ایران را در این شبکه تار عنکبوتی بافت. به علاوه، این رژیم ها نیز تحت تاثیر اوضاع جهانی، می توانند از سمت یک امپریالیست به سمت امپریالیست دیگر بروند. در واقع، در اوضاع کنونی زیر فشار رقابت های میان قدرت های امپریالیستی، در بسیاری از آنها شکاف های بزرگ ایجاد می شود و تضعیف شان می کند. حتا در برخی کشور های آفریقا، منجر به کودتاها و تصفیه های درونی شده است که در آن ها، جناح های وابسته به امپریالیسم روسیه، با کودتای نظامی جناح های وابسته به امپریالیسم فرانسه را از قدرت ساقط کردند.

بنابراین، ضدیت رژیم های مرتجع با این یا آن قدرت امپریالیستی، هرگز به معنی «ضد امپریالیست» بودن آن ها نیست. دولت های حاکم در جهان سوم، نه ضد امپریالیست هستند و نه مستقل از امپریالیسم. همه آنها مهره هایی در ماشین نظام جهانی سرمایه داری امپریالیسم هستند. این امر شامل جمهوری اسلامی به اصطلاح «ضد امپریالیست» هم هست. همان طور که در بالا گفتیم، «ضد امپریالیسم» جمهوری اسلامی ضدیت با آن جنبه های مترقی ای است که جامعه بشری برای اولین بار در جریان انقلاب های بورژوازی قرن هجدهم در اروپا و آمریکا تجربه کرد. عصر آن انقلاب ها تمام شد و آن جنبه ها هم در چارچوب سیستم منسوخ سرمایه داری امپریالیستی ادغام شدند و هرگونه تلاش برای تکرار آن انقلاب ها، آب در هاون کوبیدن و به قهقرای بیشتر رفتن است.

امروز، «چپ» های طرفدار «محور مقاومت» همان نسخه از «ضد امپریالیسم» را ترویج می کنند که حزب توده و احزاب طرفدار سوسیال امپریالیست های شوروی می کردند. به زعم آنها، جمهوری اسلامی ضد امپریالیست است چون با کشورهای امپریالیستی ناتو به سرکردگی آمریکا، ضدیت می ورزد. به اعتقاد آنها، روسیه و چین حتا اگر سرمایه داری باشند اما امپریالیست نیستند! و مهمترین استدلالشان این است که این دو کشور، به اندازه امپریالیست های قدیمی تر در کشورهای «جهان سوم» نفوذ ندارند. واضح است که اینها صرفاً روایت های تبلیغاتی برای دفاع از قدرت های امپریالیست خاص می باشند. وام های مالی برده کننده چین در آفریقا، استثمار برده وار میلیون ها کودک کار در معادن و مزارع و میلیون ها زن در مشقت خانه های تولیدی وابسته به سرمایه های چینی در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین، «تولید کار» برای آنها نیست. اینها روایت هایی است در خدمت به امپریالیست های چین و روس.

جریان های «چپ» سوسیال دموکرات، آیین روبروی «چپ» محور مقاومت هستند. آنان مشاطه گر «دموکراسی» غرب اند و در مقابل منع تجمع و آزادی بیان در مخالفت با نسل کشی فلسطینی ها به دست اسرائیل در آلمان و فرانسه و سوئد و ... بزدلانه سکوت کردند. این ها هم روبروی دموکراسی بورژوازی موجود در کشورهای اروپایی را از زیربنای اقتصادی سرمایه داری-امپریالیستی آن جدا می کنند. در نتیجه، نمی بینند و نمی خواهند ببینند که رفاه و حداقلی از حقوق دموکراتیک در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی غرب در دوره های نسبتاً «آرام»، مدیون وجود دولت های سرکوب و شکنجه و استثمار بیرحمانه در کشورهای «جنوب جهانی» یا «جهان سوم» است

<sup>۱</sup> لنین، امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری. کلیات آثار لنین، جلد ۲۲ ص ۲۸۷

نقل شده در باب آواکیان. دموکراسی: آیا بهتر از آن را نمی توانیم؟ فصل ۵، صفحه آخر

که میدان های انباشت سودآور سرمایه آنها است. همین رفاه و حقوق حداقلی هم امروزه، تحت عنوان «امنیت ملی» زیر تیغ دولت های «دموکرات» رفته است و نفیر نیروهای فاشیست در آمریکا که مهد دموکراسی دانسته می شود، حیات علم و تفکر علمی و آزادی بیان را به طور جدی به خطر انداخته و بنیادگرایی مسیحی، حملات تهاجمی و افسارگسیخته ای علیه بنیان های سکولار دولت و حقوق اولیه زنان می کند.

برای درک همه وقایع تکان دهنده جهان، جنگ ها، عروج بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و فاشیسم در غرب، تبدیل چین و روسیه به رقبای امپریالیست های غرب، هر واقعه مهم در جهان، باید به ریشه ها نگاه کرد: به کارکرد سیستم سرمایه داری- امپریالیستی در اقتصاد و بازتاب آن در سیاست - از جمله در سیاست نسل کشی فلسطینی ها توسط دولت اسرائیل.

اکثر کسانی که خود را مارکسیست می دانند، سرمایه داری را به رابطه استثمارگرانه میان بورژوازی و پرولتاریا تقلیل می دهند. در حالی که دینامیک (یا قوه محرکه) آنارشی - ارگانیزاسیون مولفه عمده در تضاد اساسی<sup>2</sup> عصر سرمایه داری است که به نوبه خود، موتور تشدید استثمار است. زیرا، هر سرمایه دار پیشاپیش و قبل از روبرو شدن با سرمایه داران دیگر در بازار جهانی، باید تضمین کند که حاشیه سودآوری کالاهایش بیشتر از سرمایه داران دیگر است. همین قوه محرکه است که سرمایه داران را وادار می کند علاوه بر رشد دیوانه وار فن آوری، در تمام جهان به دنبال کارگر ارزان و مواد خام ارزان باشند. (برای رسیدن به درکی علمی از حرکت سرمایه داری در عصر کنونی به مقاله زیر رجوع کنید: «در باره قوه محرکه آنارشی و دینامیک های تغییر، به قلم ریچارد لوتا».) و همین ضرورت، رقابت میان قدرت های بزرگ سرمایه داری امپریالیستی بر سر تصاحب میادین و حوزه های نفوذ و سلطه سیاسی و نظامی و اقتصادی در نقاط کلیدی جهان مانند خاورمیانه را شعله ور می کند. قدرت های سرمایه داری امپریالیستی، با جبر تجدید تقسیم جهان مواجهند و در واکنش به این جبر، فجاجع انسانی بسیار بزرگ تر تولید خواهند کرد.

درک این واقعیت، یک امر آکادمیک نیست، بلکه راه نجات را به ما نشان می دهد. دینامیک های واقعی اوضاع را باید فهمید تا بتوان بر مبنای آن، تغییرش داد. اوضاع بسیار پیچیده است و با درک های ساده و سطحی هرگز نمی توان توده های مردم را حول منافع بنیادین شان بسیج و سازماندهی کرد. با تحلیل علمی از اوضاع، خودمان و توده های مردم را آماده کنیم و وظایف تکامل جنبشی برای انقلاب را سریع تر پیش ببریم. باب آواکیان در «راهی دیگر» می گوید: «مساله اساسی این نیست که آیا هرج و مرج خواهد بود یا خیر؛ یا آیا این هرج و مرج گریبان همه نقاط دنیا را به این یا آن شکل خواهد گرفت یا نه. سوال این است: از درون آن چه آینده ای، چه نوع جهانی بیرون خواهد آمد؟»

## چرا به قدرت دولتی نیاز داریم؟

ما در اوضاع بسیار بدی هستیم. زیرا در هیچ نقطه از جهان قدرت سیاسی انقلابی نداریم. باب آواکیان لطمات فاجعه بار این فقدان بزرگ را این طور تشریح می کند: «در این جهان، انواع و اقسام قدرت های دولتی ارتجاعی بر مردم تحمیل شده؛ در کشتارهای دو طرفه به خاطر منافع کسانی که قدرت دولتی دیگری در اختیار دارند و به امپریالیسم دیگری و ستم و استثمار آن خدمت می کنند، به این سو و آن سو تازانده می شوند. ... بدون قدرت دولتی پرولتری، با این وضع هیچ کاری نمی توان کرد. من برای کسانی که به پزشکان بدون مرز می پیوندند احترام زیادی قائلم. ولی بسیاری از آنان بعد از مدتی کنار می کشند. چون در تلاش برای انجام کاری برای مردم دنیا، با مشکلات و موانع بسیار عظیم روبرو می شوند. این مشکلات دقیقاً به دلیل آن که مردم خود را از چنگال امپریالیسم خلاص نکرده و یک قدرت دولتی پرولتری برقرار نکرده اند، به طور تصاعدی رشد کرده و رشد می کنند. وقتی که این مسائل را ببینید و درک کنید (منظورم یک درک معوج از پشت یک منشور بورژوایی یا رویژونیستی نیست بلکه از یک موضع کمونیستی است) فوراً با این واقعیت روبرو می شوید که نیاز عاجل و آشکاری به انقلاب پرولتری و استقرار قدرت دولتی پرولتری است. بله، این انقلاب باید از مراحل گوناگون عبور کند. ولی در اساس و در تحلیل نهایی و بنیاداً، هدف ما باید انقلاب پرولتری و قدرت دولتی پرولتری باشد که نخستین جهش بزرگ به سوی هدف نهایی یعنی دنیای کمونیستی به حساب می آید. دنیا هر نوع دولتی را تجربه کرده است. امپریالیست ها از تجربه انواع و اقسام دولت های دیگر استفاده می کنند تا این فکر را تقویت کنند که سلطه امپریالیستی و حتا استعماری، هر چقدر هم که بد باشد بهترین چیزی است که می تواند نصیب مردم آفریقا و مردم دیگر نقاط جهان سوم بشود. ... اگر می خواهید بفهمید که چرا "بدون قدرت دولتی همه چیز توهم است" به چیزهایی فکر کنید که باید شما را دیوانه کند. و اگر کمونیست باشید، شما را دیوانه خواهد کرد. پیش از هر چیز فکر همین چیزها بود که شما را به سمت کمونیسم کشاند. زیر بار سنگین این وضعیت دریافتید و فهمیدید که در محدوده نظام موجود هیچ راه حلی برای این مصائب وجود ندارد. همه این چیزهای نفرت انگیز در ابعادی عظیم در حال گسترش است و ما اساساً هیچ کاری در مورد آن نمی توانیم انجام دهیم. زیرا، هنوز قدرت دولتی پرولتری نداریم. این فکر که می توان بدون قدرت دولتی کاری انجام داد، در واقع توهمی بیش نیست. ببینید در نتیجه فقدان قدرت دولتی پرولتری چه اوضاعی را شاهدیم. گسترش شرایط اقتصادی و اجتماعی بس وحشتناک. اشاعه بنیادگرایی دینی از جمله در میان توده های تحتانی. منکوب شدن توده ها زیر فشار ستم و حفته کردن عمادانه جهل به آنان. علت اوضاع کنونی اینست که ما نتوانستیم انقلاب کنیم» (آواکیان. چرا خواهان قدرت دولتی هستیم؟ چرا به قدرت دولتی نیاز داریم؟)

خاورمیانه‌ای که امروز در جنگهای ارتجاعی و وحشیانه میان باندها و دستجات مختلف اسلامی و دولتهای مرتجع بورژواکمپرادور می سوزد، خاورمیانه ای که به بستر عروج و گسترش اسلامگرایی و میدان رقابت قدرتهای امپریالیستی تبدیل شده است فقط یک راه نجات دارد و آن هم تبدیل شدن به یک خاورمیانه کمونیستی و پایگاه انقلاب جهانی پرولتری است. رهایی فلسطین و رهایی یهودیان در این بستر به دست خواهد آمد.

<sup>2</sup> تضاد میان تولید اجتماعی از یک طرف و کنترل و تصاحب خصوصی تولید توسط معدودی سرمایه دار و معدودی از کشورهای ثروتمند جهان

## غزه: پوشاندن کراهت استعمار عریان با خرافات دین

بعد از بمباران مدرسه ای در غزه که جان حداقل بیست نفر از مردمی را که برای فرار از بمباران های اسرائیل به آنجا پناه برده بودند گرفت، پدری با فریاد دلخراش می گوید: «ای دولت های عرب و مسلمان، کجایی؟ ما هم عرب هستیم، ما هم فرزندان محمد پیامبر هستیم، چرا از ما حمایت نمی کنید!» (تلویزیون الجزیره، ۳ نوامبر ۲۰۲۳) و در سند محرمانه دولت اسرائیل که پروژه ای برای راندن مردم غزه به صحرای سینا در مصر است، می نویسد: «به آنها خواهیم گفت، این خواست الله است که به آنجا بروید و در کنار برادران مسلمانان زندگی کنید».

توهم این پدر داغ دیده و میلیون ها نفر دیگر به دین و به «هویت» مشترک شان با دولت های عرب از کجا می آید؟ از آن جا که نسبت به منبع و سرچشمه شرایط بیرحمانه زندگی شان آگاهی ندارند و نمی دانند که این فجایع، محصول و ضرورت کارکرد یک سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به نام سرمایه داری است. چرا برای یافتن راه نجات این طور به دین متوسل می شوند؟ چون بیش از ۵۰ سال است که ابتکار عمل سیاسی و ایدئولوژیک از دست نیروهای انقلابی کمونیست در دنیا، به دست انواع و اقسام مرتجعین افتاده است - به ویژه پس از احیای سرمایه داری در چین (پس از مرگ مائوتسه دون در سال ۱۹۷۶) که آخرین پایگاه سوسیالیسم در جهان بود. چرا حاکمان اسرائیل از تخیلات دینی مردم مستاصل غزه، که حماس آگاهانه در مغزشان کرده است، چنین تبه کارانه برای پوشاندن جنایت شان استفاده می کنند؟ چون تاریک اندیشی دینی، مانع دیدن واقعیت اسرائیل به عنوان پایگاه سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه است. اسرائیل و حماس، ماهیت جنگ استعماری اسرائیل علیه فلسطینیان را به عنوان، نزاع کهنه دو قوم/دین یهود و مسلمان تبیین می کنند.

این سه سوال و جواب، برای کمونیست های انقلابی، وظیفه تعیین می کند.

دولت های حاکم، بر مبنای منافع شان، چارچوبه فکری مردم را تعیین می کنند تا مردم، به حاکمیت آنها و دنیا، سطحی و وارونه نگاه کنند. امروزه، تمام این دولت ها، با وجود تخصصات آشکاری که میان شان هست، به طور مستمر از دین سازمان یافته برای اعمال دیکتاتوری طبقاتی شان استفاده می کنند. حتا، کشوری مانند چین که هنوز نقاب «کمونیست» و «سوسیالیست» را حفظ کرده، تفکر دینی را اشاعه می دهد و به ویژه امروزه، از آن برای تقویت روابط مرد/پدرسالاری و راندن زنان به موقعیت اجتماعی خانه داری و فرزندآوری استفاده می کند. لنین گفت که هر نظم اجتماعی ارتجاعی به دو چیز نیاز دارد: جلا و روحانی! آنها دست در دست یکدیگر کار می کنند. همانطور که جمهوری اسلامی به طور سیستماتیک و همه جانبه از دین به عنوان ابزار سرکوب و تبلیغ تبعیت برده وار مردم از حکومت به کار می برد، امورات اسرائیل هم بدون داشتن حکومت دینمدار یهودی پیش نمی رود. و سازمانی مثل حماس هم با تکیه بر دینمداری مردم زندان بزرگ غزه را اداره کرده است.

حماس در مقایسه با دولت اسرائیل، یک جانی و تبه کار محلی است. اسرائیل، پادگان نظامی و امنیتی، بزرگترین قدرت سرمایه داری امپریالیستی جهان است. اما، هر دوی آنها (اسرائیل و حماس) توجه مردم را از ماهیت واقعی جنگ منحرف می کنند و آن را به عنوان «دعوی قومی و دینی» تبیین می کنند. در حالی که، این جنگ استعماری صد ساله به نیابت از امپریالیست های بریتانیا و سپس آمریکا برای برپا کردن یک پایگاه نظامی و امنیتی در منطقه خاورمیانه و حفاظت از آن برپا شد. (رجوع کنید به مقاله «نفرت اسرائیل از مردم فلسطین به خاطر حماس نیست»؛ نشریه آتش شماره ۱۴۴) و برای این کار از یک گروه ارتجاعی یهود که صهیونیست خوانده می شوند، استفاده کردند. مردم یهود، از قربانیان سرمایه داری اروپا بودند و در جریان جنگ جهانی دوم شش میلیون نفر از آنان توسط رژیم هیتلر که خودش یک قدرت سرمایه داری امپریالیستی بود، به طرز فجیعی کشتار شدند. امپریالیست ها، از یک طرف، آمران و عاملان ستم بر یهودیان و کشتار میلیونی آنها بودند. و از طرف دیگر، از رنج آنها استفاده کردند تا آنان را تبدیل به سربازان فاشیست طرح های خود در خاورمیانه کنند. آنها برای این کار، داستان های جعلی دینی ساختند که گویا این جا سرزمینی است که «خدا» به یهودیان وعده داده است که بالاخره در آن جا آرامش بگیرند و از خود دفاع کنند.

آیین روبروی این خرافه های ارتجاعی را بنیادگرایان اسلامی مانند جمهوری اسلامی و داعش و حماس و حزب الله ساخته اند که گویا بزرگترین ستم که به مردم این منطقه روا شده، اشغال «اماکن مقدس» آنان توسط یهودیان است و در نتیجه هدف عبارت است از «آزاد کردن قدس»! در تفکر گندیده اینها انسان فلسطینی ابزاری است برای فتح «اماکن مقدس». اینها همه خزعبلاتی است که اذهان مردم فلسطین باید از آنها رها شود تا بتوانند گامی معنادار در راه رهایی خود بردارند.

### مبارزه علیه دین گرایی بخشی از ساختن جنبشی برای انقلاب است

میلیون ها نفر از مردم یهود و مسلمان و مسیحی خاورمیانه باید آگاه شوند که این ادیان و گفته هایشان، بیان شعور بسیار پایین انسان

هایی است که آن‌ها را اختراع کردند و امروز طبقات حاکمه این منطقه برای خرفت و خنگ کردن مردم از آن‌ها استفاده می‌کنند. کتب «مقدس» این ادیان مملو از دروغ و خیالات است و امروز از آن دروغ‌ها و خیالات در سیاست استفاده می‌شود! اسلام و یهودیت و مسیحیت، و پیام‌هایشان مملو از زن‌ستیزی و کمتر از انسان دانستن مخالفین خود هستند. و این معیارها و پیام‌های ارتجاعی دینی، امروز توسط دولت‌های بیرحمی مانند اسرائیل و جمهوری اسلامی به عنوان ابزار «مشروع» برای سرکوب و شکنجه و کشتار استفاده می‌شوند. همه این ادیان، غارت و قتل عام‌های وحشتناک و تجاوز را مجاز می‌شمارند. در اسلام تجاوز به دختر بچه و تصاحب «اسیر» شرعی است و خداوند اسرائیل به قوم بنیامین از بنی اسرائیل که به اندازه کافی زن نداشت دستور می‌دهد که به یک قوم بدبخت دیگر حمله کنند، تمام زنان غیر باکره و مردان را بکشند و دختران باکره را برای همسری به قوم خویش بیاورند. وقتی این کار را با موفقیت انجام می‌دهند «خدا» در کتاب «مقدس» یهودیان آنان را تحسین می‌کند.

تمام خاورمیانه نیازمند به راه افتادن یک جنبش بیداری ضد دینی گسترده است. صدها میلیون نفر از مردم این منطقه باید بپرسند: آیا ما شایسته این نوع تفکرات زشت و کریه و هولناک هستیم؟ و فریاد بزنند که این تقسیمات و تمایزات دینی پیشیزی نمی‌ارزند! اما طبقات حاکمه این تمایزات بی‌ارزش را برجسته می‌کنند تا تقسیمات و تمایزات طبقاتی و اجتماعی در پس پرده بمانند و آن را تقویت کنند. اعتقادات دینی مانع از آن می‌شود که مردم، حقیقت مربوط به ستم و استثمار و فلاکت و رنج‌های بی‌شمار خود را آنطور که هست بشناسند. مانع از آن می‌شود که شناخت صحیحی از نیروهای محرکه جامعه به دست آورند؛ مانع از آن می‌شود که دستاوردهای عظیم انقلاب‌های کمونیستی را ببینند و از آنها دفاع کنند و ترازبندی علمی ما از علل شکست این انقلاب‌ها را بفهمند. بدون شناخت درست، هیچ چیز را نمیتوان عوض کرد: نه میتوان نیروهای مخرب طبیعت را به نفع زندگی انسان مهار کرد؛ و نه میتوان ستم و استثمار را از جامعه جاروب نمود. هیچ دینی نمی‌تواند تاریخ تکامل جامعه بشری و قوای محرکه تکامل آن، حرکت کهکشان و زمین و تکامل انسان و انواع موجودات را درک کند. این کار فقط از عهده علوم طبیعی و علم اجتماع ماتریالیستی (که برای اولین بار توسط مارکس پایه‌گذاری شد و توسط باب آوکیان تکامل یافته است) بر می‌آید. برای گرفتن ابتکار انقلابی در فضای بین‌المللی، ما نیاز داریم بخش بزرگی از مردم همه جوامع، از فلسطین تا ایران، از میان همه قشرها، از کارگران تا دانشجویان، نسبت به خرافه و جعلیات همه کتاب‌های «مقدس» آگاه شوند و شیوه تفکر علمی را از آن خود کنند. ما نیاز داریم آثار هنری علیه این تاریخ اندیشی تولید شود؛ نقد شیوه تفکر دینی در کلاس و کارخانه رایج شود و در مقایسه با آن، شیوه تفکر علمی فراگیر شود.

هرچند این جنگ از طرف اسرائیل و بنیادگرایان اسلامی، به عنوان جنگ ادیان معرفی می‌شود و طرفین معادله دارای ایدئولوژی‌های ارتجاعی متفاوت هستند اما این جنگ، علاوه بر آن که جنگ یک دولت استعماری علیه مردم فلسطین است، در مقطع کنونی، تبدیل به جنگی نیابتی میان قطب‌های امپریالیستی آمریکا-ناتو با روسیه - چین شده است. حماس و جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان، خود را به ماشین سیاسی و نظامی قطب امپریالیست‌های روسیه - چین بسته اند. اما، فارغ از این که وابسته به کدام طرف باشند، اینها طبقات کمپرادور وابسته به نظام سرمایه داری-امپریالیسم جهانی اند. خاورمیانه منطقه ای است که گذرگاه مهم راه‌های آبی و زمینی زنجیره تامین جهانی است که شالوده مافوق استثمار سیستم سرمایه داری امپریالیسم است. در واقع خاورمیانه یکی از قلب‌های تپنده بازار سرمایه داری جهانی است. بنابراین، در این منطقه، بُرد و باخت برای همه قدرت‌های سرمایه داری امپریالیستی بسیار بالاست. همین واقعیت، آنها و همچنین دولت‌ها و طبقات حاکمه کشورهای این منطقه را هار می‌کند، به طوری که از هیچ جنایتی رویگردان نیستند. توجه به این واقعیت که دین و دین‌گرایی نقش ایدئولوژیک مهمی در این جنگ‌های ارتجاعی بازی می‌کند و اهرم مهمی در تحریک و به میدان آوردن توده‌های ناآگاه است، مقابله با دین‌گرایی را تبدیل به وظیفه‌ای بسیار مهم در ساختن جنبشی برای انقلاب می‌کند. همان‌گونه که در جنگ جهانی دوم، ایدئولوژی فاشیسم نقش مهمی در جنگ امپریالیسم آلمان با امپریالیست‌های دیگر بازی کرد، صهیونیسم و بنیادگرایی دینی یهودی نقشی تعیین‌کننده در انسجام و پیوستگی دولت استعماری و آپارتاید اسرائیل دارد و ایدئولوژی بنیادگرای اسلامی که در شکل‌گیری و دوام جمهوری اسلامی عنصری تعیین‌کننده بود، نقش مهمی در این جنگ‌های ارتجاعی و فریب‌توده‌های ستم‌دیده خاورمیانه دارد. رובنای دینی بیان خاصی از محتوای ارتجاعی تضاد میان صهیونیست‌ها و بنیادگرایان اسلامی است و به همین دلیل به هیچ وجه نمی‌توان نقش آن را دست کم گرفت.

## صحنه سیاسی را تغییر دهیم و ابتکار عملی سیاسی را بگیریم!

رواج دین‌گرایی در نیم قرن گذشته، به معنای آن است که روند ضد انقلاب در جهان حاکم بوده است و طبقات حاکمه کشورهای مختلف و به طور کلی سیستم سرمایه داری امپریالیستی، دارای ابتکار عمل سیاسی و ایدئولوژیک هستند. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، سیستم سرمایه داری امپریالیستی، چنین ابتکار عملی را نداشت. اما، جنبش‌های انقلابی که حتا کشورهای امپریالیستی در آمریکای شمالی و اروپا را فرا گرفته بودند، عقب‌گرد کردند بدون آن که بتوانند حتا در یکی از این کشورها انقلاب کنند. در کشورهای خاورمیانه، جنبش‌های ملی‌گرا هیچ تغییر اساسی در روابط اجتماعی و نظام قدرت سیاسی و زیربنای اقتصادی به وجود نیاوردند و جوامعی به شدت ارتجاعی و استثمارگر برقرار کردند. اتحاد جماهیر شوروی که یک کشور سرمایه داری امپریالیستی و در رقابت با آمریکا بود، هنوز خود را پشت نقاب «سوسیالیسم» پنهان کرده و تحت عنوان «انترناسیونالیسم» در ایلغار کشورهای خاورمیانه و حمایت از مرتجع‌ترین جریان‌ها، با امپریالیسم آمریکا مسابقه گذاشته بود و گروه‌های مبارز، در جستجوی یک «حامی قدرتمند» یکی پس از دیگری به آن وابسته

می شدند و به انقلاب واقعی پشت می کردند. و بالاخره، مهمترین عقب گرد، ضربه هولناکی بود که در سال ۱۹۷۶ به جنبش کمونیستی بین المللی وارد آمد: پس از مرگ مائوتسه دون، سرمایه داری در چین سوسیالیستی احیاء شد و این آخرین پایگاه انقلاب کمونیستی از دست رفت. بر پشت این شکست ها، در کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی جریان های بنیادگرای اسلامی نفوذ وسیعی در میان توده های محروم و فقیر زده پیدا کردند. در تمام آن دو دهه انقلابی و پس از آن، دولت های خاورمیانه، از جمله رژیم شاه، طبق سیاست های دیکته شده از سوی امپریالیسم آمریکا، برای مقابله با جنبش های ملی گرا و کمونیستی، و همچنین برای مقابله با نفوذ شوروی در این کشورها، به تقویت ارزش ها و جهان بینی دینی و دادن آزادی عمل به گروه های بنیادگرای اسلامی پرداخته بودند. ترکیب عوامل ذهنی نامساعد (فروکش جنبش های انقلابی و احیای سرمایه داری در چین و ...) با جا به جایی های عظیم اقتصادی و اجتماعی که سرمایه داری امپریالیستی در خاورمیانه به وجود آورده بود، زمینه ساز پایه گرفتن بنیادگرایان اسلامی در میان توده های محروم و فقیر این منطقه شد. اکنون، در مقطعی از تاریخ قرار گرفته ایم که به واقع می توان ابتکار عمل سیاسی و ایدئولوژیک را هم زمان از دست امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی گرفت و نقطه پایانی گذاشت بر اسارت توده های مردم در چرخه باطل امپریالیسم-بنیادگرایی اسلامی. اوضاع جدیدی در خاورمیانه، در نتیجه تداخل و «ترکیب» عوامل بین المللی با تضاد کهنه اشغال استعماری فلسطین، به وجود آمده است که تمام جهان را تکان داده است. شکل گیری چنین بحران بزرگی که تا پیش از بروز غیرقابل پیش بینی بود، خبر از بحران های بزرگتر می دهد. بی تردید فضا بسیار آماده تر از گذشته است برای ساختن جنبشی برای انقلاب در بسیاری از نقاط جهان.

ضمیمه:

### قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران در مورد جهان بینی دینی و شیوه تفکر علمی

باب آواکیان همچنین به ما می آموزد که در ساختن جنبشی برای انقلاب، هرگز نباید به طرح «تظاهرات متنوع یک آتوریته بدیل ... در ضدیت با اعمال آتوریته نامشروع طبقه حاکمه و سرکوب گری و خشونت آن علیه مردم» کم بها داد. (آواکیان. ساختن جنبشی برای انقلاب؛ بخش دوم سخنرانی پرنده تمساح نمی زاید اما انسان میتواند به افق های دور پر بکشد). سند پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، یکی از آن تظاهرات قدرتمند «آتوریته بدیل» است. به طور مشخص در بخش «آموزش و پرورش» در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران می خوانیم که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین، محتوای مذهبی، خرافی و مردسالارانه از متون آموزشی زدوده شده و برابری زن و مرد در تمام سطوح آموزش داده و تبلیغ خواهد شد. جدا سازی بر حسب جنسیت ملغا و همه عرصه های آموزشی به روی زنان باز می شود. با فرهنگ ضدیت با ال جی بی تی کیو مقابله شده و آموزش صحیح و علمی درباره آنها رواج داده می شود. برخلاف نظام آموزشی در جمهوری اسلامی که جوانان با جهان بینی و اصول طبقات ارتجاعی، بینش ایده آلیستی و متافیزیکی و جهل و خرافه دینی، دنباله روی کورکورانه و ترس از پرسشگری و نوآوری تعلیم یافته و تاریخ را ساخته و پرداخته ادیان و پیامبران نشان می دهد، در جمهوری سوسیالیستی نوین ایران:

(قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، ص 95)

«دانشجویان (و کل مردم) باید شناخت عمیقی از واقعیت و ریشه های ستم، فلاکت و مصائب بی شماری که تحت نظام سیاسی و ایدئولوژیک و اقتصادی پیشین از سر گذرانده اند پیدا کنند. هم از ریشه های عمومی آن که در ستم و استثمار طبقاتی ریشه دارد، آگاهی بیابند و هم از شکل ها و تبارزات خاص آن در تاریخ ایران. باید شناخت عمیقی از واقعیت و اساس همه ستمها و نابرابریها، همچون ستم بر زن و ستم ملی، کنده شدن دهقانان از زمین و روستا و به وجود آمدن حاشیه های فقر در کلان شهرها، جنگ های ویرانگر، تبدیل شدن کودکان به بردگان کار، نابودی محیط زیست، تن فروشی زنان و ستم بر زن، و به طور کلی از کارکرد نظام سرمایه داری در جهان و تاریخ آن بیابند. یکی از مهمترین اهداف نظام آموزش و پرورش در این جمهوری، پرورش توانایی کسب این شناخت در دانش آموختگان (و کل مردم) است. کسب چنین شناختی آنان را مصمم و متعهد می کند که برای ریشه کن کردن این روابط در ایران و جهان مبارزه کنند. همین رویکرد در مقابله با تبعیض علیه افراد به صرف باورهای دینی شان، تعلق ملی شان، گرایش جنسی شان اتخاذ خواهد شد. در نظام آموزشی نوین، محتوای طبقاتی و منافع طبقاتی نهفته در پشت مردسالاری و شووینیسم ملی و ناسیونالیسم، به طور همه جانبه نقد و افشاء خواهد شد و نشان داده خواهد شد که چگونه همه اینها به مثابه زرادخانه ایدئولوژیک طبقات ارتجاعی، به حفظ مناسبات ستمگرانه خدمت می کنند.» و «نظام آموزشی باید خود را بر روشهای آموزشی و پرورشی متکی کند که روحیه حقیقت جویی، پرسشگری و شجاعت نقد و پرسشگری و به چالش کشیدن را در میان مردم ایجاد و تقویت کند. آموزش تفکر علمی و روش علمی و مطالعه پدیده ها با رویکرد و روش علمی در این مورد بسیار مهم است. برای رسیدن به این هدف، در مطالعات مربوط به جامعه بشری و رشد تاریخی آن، مطالعات مربوط به علوم طبیعی و اجتماعی، هدف و استاندارد عبارت خواهد بود از: جستجوی حقیقت از طریق جمع آوری واقعیات و شواهد تجربی و سنتز آنها با استفاده از ابزار استدلال منطقی و گفتمان عقلانی از جمله محک زدن و آزمایش ایده ها بر مبنای واقعیت.» و «هسته مستحکم در نظام آموزشی عبارت است از این درک ماتریالیست دیالکتیکی که کل واقعیت از ماده در حال تغییر تشکیل شده است. بدین ترتیب آموزش تئوری های علمی (مانند تئوری تکامل یا فرگشت) بخشی لاینفک از آموزش و پرورش خواهند بود و شالوده و نقطه عزیمت برای کسب شناخت بیشتر از جهان و تغییر آن است. با داشتن این هسته مستحکم و بر مبنای آن، در نظام آموزشی «الاستیسته» نیز خواهد بود. یعنی، بخشی از مواد و آموزش عمومی به نقطه نظرات متفاوت و مخالف اختصاص خواهد یافت. در این زمینه نیز جهت گیری، حقیقت یابی است. هر نظریه ای با این استاندارد که آیا بازتاب واقعیت عینی هست یا خیر محک خواهد خورد زیرا این تنها معیار حقیقت است.»



سرکوب اعتراضات مردم غزه توسط نیروهای حماس 28 ژانویه 2022

## حماس چیست؟

آلن گودمن - ۱۴ اکتبر ۲۰۲۳

گزیده ای از مقاله ای با همین عنوان در وبسایت [cpimlm.org](http://cpimlm.org)....

بی تردید حماس به گرد پای اسرائیل در ویرانی و کشتاری که با حمایت و پشتوانه ایالات متحده آمریکا می‌کند، نمی‌رسد. اما حماس در ارتجاعی بودن دست کمی ندارد. مردم فلسطین بدون رد کامل جهان بینی، اهداف و روش های حماس، هرگز نمی‌توانند به آزادی واقعی برسند.

### حماس از کجا آمد؟

حماس در سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) شکل گرفت؛ یعنی، ۴۰ سال پس از تشکیل خونبار اسرائیل در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) به عنوان یک دولت مستعمره نشین و پادگان امپریالیسم در خاورمیانه [۱]. هرچند امروز، حماس در برخورد مهلک با اسرائیل است اما در اوایل دهه ۱۹۸۰ خود اسرائیل به رشد آن کمک کرد. از نظر اسرائیل، سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) سازمانی سکولار و ملی‌گرا و از نظر آنها خطرناک تر از ساف بود [۲]. اسرائیل در تاسیس یک دانشگاه اسلامی، ساختن مساجد، سازماندهی کلوب ها و مدارس اسلامی به حماس کمک کرد. در آن زمان، غزه هنوز رسماً تحت اشغال ارتش اسرائیل بود. رشد تشکیلات شبه نظامی حماس و پس از آن درگیری های نظامی اش با ساف زیر نگاه ارتش اسرائیل در جریان بود. ...

در نتیجه عقب نشینی ها و شکست های نیروهای ساف [۳] و فروپاشی مذاکرات مربوط به «راه حل دو دولتی» در اوایل دهه ۲۰۰۰ و با عروج بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و ورای آن، حماس در انتخاباتی که اسرائیل در سال ۲۰۰۶ در نوارغزه برای تعیین حاکمیت غزه برگزار کرده بود، برنده شد. پس از آن، حماس از طریق درگیری های نظامی نیروهای ساف را از غزه راند و در سال ۲۰۰۸ حاکمیت خود را بر غزه تحکیم کرد. ...

حماس، به مرور با نیروهای ضد آمریکایی در منطقه که مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران بودند، متولف شد. ... ائتلاف حماس با نیروهای ضد آمریکایی مورد حمایت ایران، بر بستر رقابت حاد میان ایالات متحده آمریکا و رقبای سرمایه داری امپریالیست اش یعنی روسیه و چین رخ می‌دهد؛ رقابتی که بر سر سلطه یافتن بر این منطقه استراتژیک است که سهم بزرگی از نفت جهان در دل آن قرار دارد و این رقابتی است که پتانسیل انفجاری بالایی دارد.

هرچند، مانورهای اسرائیل (با حمایت آمریکا) به رشد حماس کمک کرد. اما، خاک حاصلخیز برای عروج حماس را کارکرد سیستم سرمایه داری- امپریالیسم جهانی فراهم کرد. باب آواکیان در «راهی دیگر» در مورد جاذبه بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه چنین می گوید: «رژیم های این منطقه فاسدند و به شدت ماهیتی سرکوبگر دارند. شرایط مادی توده های مردم به قهقرا رفته و همراه با آن، ناآرامی های بزرگ و جا به جایی میلیون ها نفر از مردم این کشورها را می بینیم که به طور عمده از «روش های سنتی زندگی» کنده شده اند ولی در چارچوب روابط اجتماعی و جهانی حاکم، هیچ آلترناتیو رادیکال و واقعا متفاوت و مثبت برایشان وجود ندارد. پس تعجب آور نیست که این وضعیت و دینامیک های آن، توده های مردم را به سوی قطب های افراطی می راند. و نیرویی به نام «افراط گری اسلامی» وجود دارد که حول همین وضعیت، در میان مردم نفوذ کرده و آنان را سازمان می دهد و دقیقا آنان را بر مبنای یک نسخه افراطی از ارزش ها و فرهنگ سنتی سازمان می دهد و به نظر می آید (و واقعا هم اینطور است) که این نسخه از همه طرف زیر حمله است، به ویژه از سوی گلوبالیزاسیون سرمایه داری و به طور کلی از سوی نظام امپریالیستی که نفوذ هرچه عمیق ترش در این کشورها، تاثیراتش را در این جوامع نشان می دهد.»

تمام این عوامل در افراطی ترین شکلش در زندان بی سقف و جهنمی غزه وجود دارد [۴]. حماس از زمان به قدرت رسیدن، حاکمیت اش را تحت فشار گلوگاه هایی که اسرائیل در زمینه دسترسی به غذا، آب، سوخت، دارو، برق، مصالح ساختمانی و امکان سفر و متصل شدن به باقی دنیا ایجاد کرده، پیش برده است. این گلوگاه اکنون ابعاد غیرقابل تصور پیدا کرده است.

سرکوب اعتراضات مردم غزه توسط نیروهای حماس ۲۸ ژانویه ۲۰۲۲

یک عامل مهم دیگر در عروج بنیادگرایی اسلامی، شکست سوسیالیسم واقعی و احیای سرمایه داری در چین در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) بعد از مرگ مائوتسه دون بوده است. چین سوسیالیستی، مشعل فروزانی برای انقلاب جهانی بود و شکست آن تاثیرات وحشتناک ایدئولوژیک در مقیاس جهانی برجای گذاشت [۵].

## جهان بینی و دیدگاه ارتجاعی حماس

جهان بینی و دیدگاه حماس دقیقا نسخه ای افراطی از «روابط سنتی و ارزش ها و فرهنگ سنتی است» که شامل، زن ستیزی و جنگ مذهبی بی پایان و انتقامجویانه است. سند موسس حماس که مَعْرِف آن است، «میثاق جنبش مقاومت اسلامی» می باشد. تعریف این میثاق از نقش زن، نسخه بنیادگرایی اسلامی از «سرگذشت ندیمه [۶]» است. این میثاق در مورد نقش زن می نویسد: «او سازنده مرد است. نقش او در هدایت و پرورش نسل جدید عظیم است. دشمنان به اهمیت نقش او آگاه اند. آنها متوجه هستند که اگر بتوانند زنان را طوری جهت داده و پرورش دهند که دور از اسلام باشد، نبرد را برده اند.» میثاق حماس به مخالفین برده سازی زنان می گوید، «روزی که اسلام سررشته رهبری امور زندگی را در دست گیرد، این تشکلات که با بشریت و اسلام خصومت دارند، محو خواهند شد.»

در سراسر میثاق حماس، رشته ای منسجم اما توهم آلود در زمینه تعریف «دشمن» حضور دارد. این میثاق، «دشمن» را یک توطئه صهیونیستی جهانی معرفی می کند که کارش طراحی و تأمین مالی انقلاب های بورژوازی و کمونیستی، راه انداختن جنگ جهانی و سایر رویدادهای دنیا است. با وجود آن که ضدیت با صهیونیسم به خودی خود مترادف با یهود ستیزی نیست، اما میثاق حماس، با یهودستیزی خشونت بار در هم تنیده شده است. نظریه توطئه جهانی صهیونیسم، کاملا بیگانه با هر گونه تلاش علمی برای درک تضادهای دنیوی و واقعی جامعه، چرایی اوضاع کنونی جهان و این که چطور می توان آن را تغییر داد، است. این دیدگاه، به شدت واقعیت ها را تحریف کرده و در محاق می برد؛ و یکی از وجوه اشتراک میان حماس و فاشیست های بنیادگرایی مسیحی است. یک نمونه از محصولات وحشتناک و ارتجاعی این جهان بینی عصر تاریکی، ادعای حماس است که می گوید، کلیت مطالبات زنان برای برابری، عاملیت توطئه جهانی صهیونیستی است.

مردم نیاز به آموزش در مورد ماهیت سیستم سرمایه داری- امپریالیسم و اینکه اسرائیل و صهیونیسم مجریان دنیای استثمار و ستم هستند، دارند. آنها نیاز دارند که بدانند همین واقعیت، شالوده و ضرورت اتحاد همه انسان های تحت ستم در مبارزه برای یک انقلاب واقعی را فراهم می کند. اما، حماس مخالف این نوع آموزش است. به جای آن، میثاق حماس از مدارس و معلمان می خواهد که، «در ذهن نسل های مسلمان القاء کنند که مشکل فلسطین یک مشکل مذهبی است و باید بر این اساس آن را حل کرد». این میثاق به شدت یهودستیزانه با آرمان های نسل کشانه است. به عنوان مثال، به آیات اسلامی استناد می کند که می گوید: «روز قیامت برپا نمی شود مگر این که مسلمانان با



یهودیان نبرد کنند (یهودیان را بکشند)، در حالی که یهودیان پشت سنگ ها و درختان پنهان می شوند؛ سنگ ها و درختان می گویند ای مسلمانان، ای عبدالله {خادم خدا}، یک یهودی پشت من است، بیایید و او را بکشید [۷]».

راه دیگری لازم است

حماس در هیچ جای میثاق خود، سیستم امپریالیستی سلطه اقتصادی و سیاسی بر کشورهای تحت سلطه جهان از جمله فلسطین را به چالش نمی کشد. آنها حداکثر در حال مبارزه برای دست یافتن به معامله ای بهتر در محدوده همان سیستم هستند. و در روابط اجتماعی، روابط بسیار کهنه تر و اشکال بسیار قدیمی تر ستم را ترویج و تقویت و تحمیل می کنند.

رابطه اهداف حمله ۷ اکتبر با اهداف کلی حماس روشن نیست. اما روشن است که این اهداف هیچ ربطی به آزادی مردم فلسطین یا پایان دادن به ستم و استثمار مردم ندارند. بر خلاف این مسیر، آن چه امروز به اضطرار مورد نیاز است یک راه بنیادا متفاوت است؛ مسیری مورد نیاز است که کاملا از حوزه کشمکش دو قطب امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی که در حین برخورد باهم، همدیگر را تقویت می کنند، گسسته باشد. این راه دیگر، کمونیسم نوین است که توسط باب آواکیان تکامل یافته و یک روش علمی را در درک منابع ستم، و راهی برای پیش برد یک انقلاب واقعی، برای ریشه کن کردن استثمار میلیاردها انسان در سراسر جهان، ریشه کن کردن ستم بر ملل و مردمان مختلف، زنان و انسان های ال.جی.بی.تی.کیو و ریشه کن کردن همه روابط خصمانه میان مردم، ارائه می دهد.

[۱] به مقاله باب آواکیان با عنوان «راهی دیگر» و همچنین «اسرائیل: دژ روشنگری یا تکیه گاه امپریالیسم» در وبسایت revcom.us مراجعه کنید.

[۲] سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) دست به مقاومت مسلحانه علیه اسرائیل زده بود و برنامه اش تشکیل یک دولت سکولار بود. در آن زمان، از نظر اسرائیل، بزرگترین خطر مبارزه مسلحانه ساف بود. علاوه بر این و حتا مهمتر، ایالات متحده که «پدرخوانده» اصلی اسرائیل است، پیوندهای ساف با شوروی را (که آن زمان، رقیب امپریالیست عمده در مقابل آمریکا بود) غیرقابل تحمل می دانست.

[۳] در سال ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) با حملات نظامی اسرائیل، ساف پایگاه خود را در لبنان (که در مرزهای شمالی اسرائیل است) منحل و اکثر نیروهای رزمنده اش را به کشور تونس منتقل کرد که موجب شد اعتبارش کمتر شود و در سال ها بعد هم مسیر سرازیری را طی کرد.

[۴] علاوه بر ستم خشونت بار و تحقیرآمیز اسرائیل علیه مردم فلسطین، حکومت خودگردان فلسطین که در آن ساف نیروی غالب است و کرانه غربی را به نیابت از سوی اسرائیل اداره می کند، مورد انزجار مردم است. بخشی از جاذبه حماس برای بخش هایی از مردم جامعه فلسطین همین است که فکر می کنند، گویا حماس در مقایسه با تبعیت برده وار ساف از اسرائیل، یک بدیل رادیکال است.

[۵] رجوع کنید به منبع زیر که تاریخ واقعی انقلاب کمونیستی را مستند کرده و دروغ ها و تحریف های ضد کمونیستی را در مورد انقلاب های سوسیالیستی در روسیه و چین افشا کرده است resources at revcom.us

[۶] Hand Maid's Tail

رمانی از مارگرت اتوود. و فیلم و سریالی به همین نام. در فارسی: سرگذشته ندیمه

[۷] نشرهای جدید میثاق حماس این بخش را تکرار نکرده است اما نه تنها این مواضع را نقد نکرده بلکه حتا پس نگرفته است.

آدرس های ما:

www.cpiilm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpiilmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpiilm1380

## در باره مغز شویی ضد کمونیستی: مناظره بر سر گذشته و آینده انقلاب کمونیستی و آینده بشریت

سخنرانی توسط ریچارد لوتا - سپتامبر ۲۰۲۳

این سخنرانی، گشایش مناظره ای با عنوان «گذشته و آینده انقلاب کمونیستی و آینده بشریت» است و با زیرنویس فارسی در سایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) و کانال یوتوب «دیالکتیک انقلاب» در دسترس عموم است. در این جا گزیده ای از آن را می خوانید. تأکیدات و علامت گذاری ها و بخش بندی ها توسط ویراستار انجام شده است.

اسم من ریچارد لوتا است. سخنگوی کتاب فروشی انقلاب هستم، اقتصاد سیاسی تخصص من است و پیرو و مدافع کمونیسم نوین می باشم. کمونیسم نوین، توسط رهبر انقلابی، باب آواکیان تکامل یافته است. به همه خوشامد می گویم برای شرکت در مراسم امشب.

عنوان سخنرانی من **انقلاب کمونیستی** است که به شدت مورد نیاز است و مقابله با مغز شویی ضد کمونیستی که دائماً آن را دریافت می کنید. چرا این سخنرانی را می کنم؟ چون در این مقطع از تاریخ با مخاطرات زیادی روبرو هستیم و هر کس که به بشریت و کره زمین اهمیت می دهد با یک چالش تاریخی مواجه است.

\*سیاره ما در حال سوختن است. تابستان گذشته، هوا به داغ ترین درجه ای رسید که در ۱۲۵ هزار سال گذشته سابقه نداشت. این واقعه، یک سیکل طبیعی یا رخدادی بی قاعده نیست. بلکه جمع شدن و تشدید اثرات استفاده از سوخت فسیلی توسط سیستم سرمایه داری امپریالیستی است. سیستمی که به خاطر سود، طبیعت را غارت می کند، سیستمی که جبر درونی اش حرکت رقابت جویانه برای بسط یافتن و کسب سود و سود بیشتر است. چشم انداز سیاره غیر قابل سکونت، واقعی است.

\*ما با خطر واقعی و فزاینده جنگ جهانی هسته ای روبرو هستیم. زیرا ایالات متحده و روسیه وارد جنگی غیرمستقیم در اوکراین شده اند. در همان حال، ایالات متحده مانورها و تدارکات جنگی اش را علیه چین امپریالیستی افزایش داده است. دورنمای وقوع یک جنگ هسته ای میان ایالات متحده و روسیه واقعی است و این جنگ ۵ میلیارد کشته بر جای خواهد گذاشت.

\*ما در جهانی زندگی می کنیم که یک سوم زنان دنیا در معرض خشونت جسمی یا جنسی هستند؛ جهانی که ۱۰۰ میلیون نفر در سال گذشته پناهنده هایی بودند که به جبر و در نتیجه آزار و فقر و جنگ آواره شده اند. دنیای ما دنیای بیرحم استثمار جهانی است که به شکل زنجیره تامین جهانی با فن آوری پیشرفته سازمان یافته و از کشورهای ثروتمند سرمایه داری سرچشمه می گیرد و دارای مشقت خانه هایی است که میلیون ها زن از بنگلادش تا گواتمالا را استثمار می کند و زنجیره فلاکت آن تا معادن کبالت در کنگو می رسد؛ کنگویی که کودکان کارگر تونل های عمیق حفر می کنند و سنگ بر کرده می کشند تا سودآوری شرکت هایی مانند اپل بیشتر شود. سطح معیشت آمریکایی که همه آرزویش را دارند به این وسیله تامین می شود. دنیای ما دنیای وحشیانه نابرابری است که یک درصد ثروتمندترین های دنیا به اندازه دو برابر تمام ثروت جهان، ثروت انباشت کرده اند.

\*در طول دو سال گذشته در آمریکا و سایر نقاط جهان فاشیسم در حال عروج و تاخت و تاز است و هدفش استقرار یک نظام دینمدار است با تحمیل خشونت بار پدرسالاری و ترور علیه ال جی بی تی کیو و برتری طلبی سفید و جهل و نادانی سمی میهن پرستی آمریکایی و قدغن کردن تفکر انتقادی، و تعلیم حقایق تاریخی.

\*جهان به طور اضطراری نیازمند انقلابی برای سرنگونی و پایان دادن به این نظام سرمایه داری امپریالیسم است. سیستمی که منبع همه چیزهایی است که توصیف کردم. باب آواکیان، در مقام یک رهبر انقلابی گفته است که ما دیگر نمی توانیم اجازه دهیم این امپریالیست ها بر جهان مسلط شوند و سرنوشت بشریت را تعیین کنند.

\*این یک واقعیت علمی است که بشریت مجبور نیست این طور زندگی کند و با کمونیسم نوین می تواند از این جنون بیرون آید.

\*باب آواکیان روش و رویکرد علمی مارکسیستی را هر چه بیشتر تکامل داده است. او برای درک بهتر و تغییر جامعه در این جهان، استراتژی ای برای انقلاب تدوین کرده است که به طور واقعی شانس پیروزی دارد. او در قانون اساسی، چشم انداز و طرح جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی را تدوین کرده است: الگویی برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی واقعاً رهایی بخش، در مسیر ایجاد جهانی کمونیستی که در آن انسان ها واقعاً می توانند شکوفا شوند و تبدیل به سیاره بانان و نگهبانان کره زمین شوند. مردم باید در این مورد بدانند و بیاموزند و بخشی از انقلاب برای تغییر همه چیز و محافظت از کره زمین شوند.

\* اما همان سیستم سرمایه داری امپریالیستی که کره زمین را به این معبر دهشتناک کشیده، انقلاب کمونیستی را باطل اعلام کرده است. کارگزاران و نظریه پردازان و متخصصین ماله کیش و داستان پردازان سرمایه داری در مدیا به شما می گویند و در مغز شما تزریق می کنند که «کمونیسم یک پروژه خیالی است» که ناگزیر تبدیل به یک کابوس توتالیتری (تمامیت خواهانه) می شود. مرتبا برچسب هشدار دهنده بر امیدها و رویاهای شما برای رسیدن به جهانی بهتر می چسبانند و اعلام خطر می کنند و به شما نهیب می زنند که: به سمت کمونیسم نروید!

\* اما واقعا نباید تعجب کرد از این که سیستم مبتنی بر استثمار و نابرابری، سیستمی که همه چیز را کالا می کند و بر جهان حاکم است، مرتبا این ایده را به شما تلقین کند که «کمونیسم بدترین سناریوی قابل تصور برای بشریت است». اما کمونیسم درست برعکس همه دهشت های سیستم سرمایه داری است.

\* حقیقت این است که اولین مرحله انقلاب کمونیستی منتهی به استقرار اولین کشورهای سوسیالیستی تاریخ شد: اول در روسیه از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶ و سپس در چین از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶. اینها در زمره مهمترین اپیسودهای تاریخ در ۱۷۵ سال گذشته هستند. اولین تلاش ها در تاریخ مدرن هستند برای ساختن جوامع عاری از ستم و استثمار.

\* این جوامع با وجود موانع غیرقابل تصور، دستاوردهای شگفت انگیزی داشتند. تجربه ساختن سوسیالیسم در این جوامع، تجربه ای گرانبهاست که باید با استفاده از رویکرد علمی انتقادی از آن آموخت: هم از دستاوردهایش و هم از خطاهایش.

\* بله، جوامع سوسیالیستی خطاهای بزرگی هم داشتند. اما بیش از هر رویداد تاریخی دیگر در قرن بیستم در معرض دروغ و تهمت و تحریف قرار گرفته اند. از جمله توسط آثار به اصطلاح «پژوهشی آکادمیک». کمی بعد در این سخنرانی مثال های تکان دهنده ای از این تحریف ها و دروغ ها را نشان خواهم داد. کتاب های خاطراتی منتشر شده است که حکایت رنج های افراد است و این ها به عنوان «سند ارزیابی از کمونیسم» تبلیغ و ترویج می شوند. استفاده از این نوع خاطرات مانند آن است که بخواهیم جنگ داخلی آمریکا را از خلال اشک های ملاکان برده دار که خلع مالکیت شدند، درک کنیم.

\* حکم رسمی سیستم سرمایه داری این است که «کمونیسم شهر موعودی است که تبدیل به کابوس شد». اما بدبختانه این حکم جعلی، تبدیل به حکمت متعارف و نهادینه در دانشگاه ها شده است؛ امری که قدرت تصور مردم را در دست یافتن به جهانی که ورای سرمایه داری باشد کور کرده است؛ آنهم دقیقاً در زمانه ای که نیاز به انقلاب، فوری تر و امکان پذیرتر شده است.

\* دانشگاه ها که باید مملو از افکار رادیکال و انقلابی باشند، دانشجویانی که باید کاتالیزور انقلاب در جامعه باشند افق شان توسط این حکم ضد کمونیستی، پایین کشیده شده است و افق پایین، آدم ها را به لحاظ ایدئولوژیک به سیستم زنجیر می کند.

\* این وضع باید تغییر کند. ما باید به سرعت برای تغییر این وضع کار کنیم زیرا زمان در حال از دست رفتن است. به همین علت است که من **مناظره بر سر گذشته و آینده انقلاب کمونیستی و آینده بشریت** را باز کرده ام، به همین دلیل است که چشم مردم را به روی کمونیسم نوین باز می کنم.

\* کمونیسم نوین یک چارچوب کاملا نوین برای رهایی انسان است و ما را قادر می کند دستاوردها و مشکلات اولین موج انقلاب های سوسیالیستی را درک کنیم و از اولین انقلاب های سوسیالیستی هم فراتر برویم، به آینده ای که حتماً از آن جوامع سوسیالیستی پیشین کیفیتا رهایی بخش ترند.

\* در بزنگاه کنونی ما دو انتخاب داریم یا با همه این وضع بسازیم و نسل های آینده را محکوم به زندگی در این دهشت و حتماً بدتر از آن کنیم -البته اگر آینده ای داشته باشند- یا انقلاب کنیم. پس بیابید ازجایی شروع کنیم که باید شروع کنیم.

## کمونیسم چیست و سوسیالیسم چیست؟

کمونیسم قبل از هر چیز روش و رویکرد علمی است برای آنالیز و سنتز تکامل اجتماعی انسان و چشم انداز رهایی وی. **ماتریالیسم تاریخی**، پیشرفت علمی توسط کارل مارکس است. ماتریالیسم تاریخی ما را قادر می کند ساختار و عملکرد جامعه و بیوندهای متقابل بین زیربنای اقتصادی یا سیستم تولیدی جامعه در یک مقطع معین از رشد نیروهای مادی جامعه را با نهادهای سیاسی و فرهنگی و ارزش های جامعه، درک کنیم. مثل خانه ای است با طبقات و اتاق های بسیار که فعالیت های زیادی در آنها جریان دارد اما همه اینها بر شالوده ای قرار دارند. بنابراین در یک کشور سرمایه داری مانند ایالات متحده، حکومت و پلیس، آموزش و پرورش و رسانه ها، سیستم نهادها، شناور و بدون لنگرگاه نیستند. بلکه بر شالوده استثمار قرار دارند و به آن خدمت می کنند. اینها متکی هستند بر بنیان اقتصادی یک نظام استثمارگر سرمایه داری. وقتی کسی به شما می گوید که فرزندان ما باید آماده شوند برای رقابت در بازار جهانی اقتصاد، دارد اظهار نظری ایدئولوژیکی می کند که منعکس کننده بنیان اقتصادی سرمایه داری جامعه است.

\***قوای محرکه تخصصات اجتماعی و تغییرات اجتماعی چیست؟** رویکرد علمی ماتریالیسم تاریخی، به درک این مسئله کمک می کند. مثلاً این که چگونه تغییر در اقتصاد و شرایط اجتماعی زندگی، بر مبارزات سیهان آمریکا تاثیر گذاشته است.

\***چرا برای حل تضادهای جامعه، انقلاب ها ضروری هستند؟** ماتریالیسم تاریخی ما را قادر می کند که این ضرورت را درک کنیم. به ما کمک می کند تا بفهمیم، جامعه بشری در مسیر تکامل اش، اکنون به یک **آستانه تاریخی** رسیده است که برای اولین بار در تاریخ، رفتن به ورای کمبود و تخصصات اجتماعی، ممکن شده است. این ها مطالبی است که به شکلی عمیق تر در کتاب «گشایش ها» توسط باب آوکیان تشریح شده است.

\***کمونیسم مانند هر علمی مرتباً خود را بازبینی می کند،** با مسائل جدید روبرو شده و سعی می کند آنها را درک کند و تکامل می یابد. باب آوکیان طی چندین دهه تلاش، کمونیسم را بر پایه ای علمی تر و رهایی بخش تر قرار داده است.

\* بنابراین اولین نکته همین است که کمونیسم، آن نظریه علمی، آن **روش و رویکرد علمی** است که مبارزات زنده برای رسیدن به یک جهان کمونیستی را هدایت می کند. کمونیسم **هدف انقلاب** است. کمونیسم **دنیایی** است که در آن همه مردم در کنار هم کار و مبارزه می کنند؛ هر کس هر چه در توان دارد به جامعه کمک می کند و آنچه را که برای زندگی شایسته انسان نیاز دارد از جامعه می گیرد. بین مردم **تقسیمات** نیست که در آن برخی بر برخی دیگر حکومت و ستم کنند و نه تنها وسایل زندگی شایسته را از آنها بربایند بلکه آنان را از دانش، از دست یافتن به ابزار درک حقیقی جهان و عمل کردن طبق آن محروم کنند. کمونیسم فقط می تواند در مقیاس دنیا برقرار شود زیرا جامعه جهانی بشریت است؛ جامعه و جهانی است که بر تمام سیستم های تولیدی استثمارگرانه چیره شده است؛ تمام سیستم هایی را که روابط تولیدی استثمارگرانه شان، شکاف های طبقاتی بین مردم ایجاد می کنند، برچیده است؛ جامعه ای است که همه روابط اجتماعی ستمگرانه مانند روابط بین زن و مرد و افراد دارای جنسیت متفاوت؛ بین ملیت ها و گروه های نژادی مختلف، از بین رفته است؛ بر تضاد میان کسانی که عمدتاً در حوزه اندیشه و مدیریت کار می کنند و آنهایی که عمدتاً با دستان خود کار می کنند غلبه کرده است و بر همه ایده ها و ارزش هایی مانند برتری مردانه، من فردگرایانه که از همه اینها سرچشمه می گیرد و آنها را تقویت می کند غلبه کرده است.

\***سوسیالیسم سه چیز است! 1-** شکل جدیدی از قدرت سیاسی است که در آن ستمدیدگان و استثمارشوندگان سابق در اتحاد با طبقات متوسط و متخصصان و اکثریت بزرگ مردم، بر جامعه حکومت می کنند و این کار را تحت رهبری یک حزب، حزب پیشاهنگ که دارای چنین چشم اندازی است، انجام می دهند. این قدرت دولتی انقلابی جلوی استثمارگران قدیم و جدید را می گیرد و در مقابل، دموکراسی ای را ممکن می کند که خلاقیت و ابتکار مردم در همه جهات آزاد و شکوفا می شود؛ به آنان نه فقط حق بلکه در عمل توانایی آن را می دهد که در فرآیند تصمیم گیری برای تغییر جهان، به طور واقعی و محتوادر درگیر شوند؛ وارد مشارکت معنا داری شوند که شامل بیشترین بحث و تضارب آراء است و از حق فرد حمایت قانونی می کند. این دولت سوسیالیستی نوین، **تکیه گاه ترویج و گسترش انقلاب در جهان** است. ۲- سوسیالیسم یک سیستم اقتصادی نوین است. در این سیستم، منابع و ظرفیت های تولیدی جامعه تحت **مالکیت اجتماعی** است و به واسطه دولت سوسیالیستی مورد استفاده قرار می گیرد. در سیستم اقتصادی سوسیالیستی، تولید، به طور **آگاهانه سازماندهی و برنامه ریزی** می شود تا نیازهای اجتماعی را تامین و نابرابری های اجتماعی مانند ستم بر گروه های مختلف نژادی و ملی و فرودستی زنان را از بین ببرد. این اقتصادی است برای ترویج انقلاب در جهان و محافظت از کره زمین. در این جا دیگر استثمار و سود، حاکم بر جامعه و زندگی مردم نیست. این اقتصاد، مبتنی است بر **تعاون و نه رقابت**. شرکت های بزرگ داروسازی و مجتمع های مالی و بیمه، در این جا، جایی ندارند که بخواهند شرایط تامین مراقبت های بهداشتی و پروژه های تحقیقاتی را تعیین کنند. جنرال موتورز یا بوئینگ و یا اکسون موبیل وجود نخواهند داشت که توسعه حمل و نقل و تولید انرژی را به خاطر سودآوری خود، منحرف و معوج کنند. 3- سومین خصلت سوسیالیسم این است که یک **دوره گذار تاریخی** است **بین سرمایه داری و کمونیسم**. دوره ای است مملو از مبارزه انقلابی و تجربه کردن ها با هدف دگرگون کردن کلیه ساختارهای اقتصادی و نهادهای اجتماعی و ترتیبات اجتماعی و همه ایده ها و ارزش هایی که تقسیم جامعه به طبقات را تداوم می بخشد.

\* قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی به قلم باب آوکیان، چشم انداز یک جامعه سوسیالیستی رهایی بخش و چند وجهی را نشان می دهد. برای برطرف کردن هر نوع سردرگمی بگذارید تاکید کنم که امروزه، هیچ کشور سوسیالیستی در جهان وجود ندارد. به عنوان مثال، کوبا و کره شمالی، صرفاً دولت های سرمایه داری از نوع دولت رفاه اند و چنین امروز یک کشور امپریالیستی سرمایه داری است. سوسیالیسم در چین در سال ۱۹۷۶ سرنگون شد: توسط نیروهای سرمایه داری جدید الظهور.

\* مقاله ای از باب آوکیان سه جهان آلترناتیو را مقایسه می کند. آلترناتیو اول همین جهان کنونی است که وحشتی غیرقابل قبول است و آلترناتیو دوم نوعی دولت رفاه اجتماعی است که ممکن است خود را سوسیالیست بنامد، اما توده مردم کماکان تقلیل یافته اند به تولید کنندگان ثروت و منفعل نگاه داشته می شوند و هرگز به آنها توان و قدرت آن داده نمی شود که نسبت به تغییر بنیادین جامعه مسئولیت بگیرند و سومین آلترناتیو سوسیالیسم واقعی است. سوسیالیسم واقعی، حول دو چیز شکل می گیرد. مارکس این دو محور را **دو گسست رادیکال** خواند. **گسست رادیکال از روابط سنتی مالکیت و گسست رادیکال از افکار سنتی**.

\*سوسیالیسم جامعه ای است که در آن، نه تنها نیازهای اساسی مردم برآورده می شود، بلکه مردم در حال بررسی و بحث حول بزرگترین سوالات مربوط به نوع حاکمیت و جهت گیری جامعه، اضطراب زیست محیطی، فرهنگ، علم، فلسفه و هنر هستند.

## جریان مغز شویی علیه کمونیسم

\*چند هفته پیش در یک کنفرانس جامعه شناسی بودم. دانشجویی وارد بحث با من شد و گفت: «ولی کمونیسم یک دیکتاتوری است، من موافقم در آمریکا مشکلاتی هست ولی ما در این جا حقوقی داریم و می توانیم رای بدهیم». در کمال احترام باید بگویم از حنجره وی سخنان سیستم به گوش می رسید. واقعیت چیست؟ همه ما، در حال حاضر تحت یک دیکتاتوری زندگی می کنیم! چرا پلیس از مالکیت سرمایه داری محافظت می کند و افراد سیاه و قهوه ای را به قتل می رساند؟ چرا اف. بی. آی و سایر سازمان های دولتی دست به نفوذ در گروه های رادیکال و انقلابی زده و آنان را سرکوب می کنند؟ چرا حزب پلنگ سیاه در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ را سرکوب کردند؟ چرا زندان ها مملو از مردم فقیر و رنگین پوست است؟ چرا ایالات متحده ۷۰۰ پایگاه نظامی در سراسر جهان دارد؟ چرا جنگ های نسل کشی و تهاجمات و کودتاهای بی شمار راه انداخته؟ چون یک دیکتاتوری است! طبقه سرمایه دار امپریالیست ایالات متحده، با خشونت حاکمیت طبقاتی و امپراتوری جهانی خود را تحمیل می کند. بله طبقه حاکم، انتخابات ها را هم سازماندهی می کند. اما لطفاً، توجه کنید که برای قدرت بخشیدن به شما نیست؛ برای گول زدن و کنترل شماست، برای جلب وفاداری شما و شکل دادن به افکار تان از طریق آیین انتخاباتی بورژوازی است که در آن نمایندگان مختلف طبقه حاکم سرمایه داری امپریالیستی درگیر هستند.

\***دموکراسی صرفاً شکلی از دیکتاتوری است و همه دیکتاتوری ها بد نیستند.** آواکیان یک تعریف علمی مختصر از دیکتاتوری ارائه می دهد: دیکتاتوری، قدرت نهادینه ای است که تحقق امور را ممکن کرده و بر مقاومت هایی که در مقابل تحقق آنها هست، غلبه می کند. دیکتاتوری تا زمانی وجود خواهد داشت که میان مردم تمایزات باشد؛ تا زمانی که جامعه به طبقات مختلفی تقسیم شده باشد که منافع اساساً متضاد دارند، دیکتاتوری وجود خواهد داشت. **خوب یا بد بودن دیکتاتوری بستگی به این دارد که کدام طبقه دارد آن را دیکته می کند و برای چه هدفی و با چه روش هایی آن را انجام می دهد.** پس طبقات هستند که دیکتاتوری می کنند. آیا طبقه ای از استثمارگران سرمایه دار است که به طرز وحشیانه ای بر توده ها اعمال قدرت می کند یا دیکتاتوری ای است که توسط توده های مردم و دولت و رهبری ای اعمال می شود که واقعا منافع اساسی مردم را در پشت سر گذاشتن و رفتن به ورای کلیه شکل های ستم و استثمار را نمایندگی می کند؟

\*وقتی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ پیروز شد، قدرت سوسیالیستی نوین، یعنی دولت دیکتاتوری پرولتاریا تغییرات عظیم و تکان دهنده ای به وجود آورد، تکیه گاه مبارزات قدرتمند برای رهایی زنان از ازدواج های مذهبی زیر نظر کلیسا که سلطه مردان را نهادینه می کرد شد. مبارزه علیه حجاب اجباری را در جمهوری های آسیایی مورد حمایت قرار داد و بسیار بیشتر.

\*زمانی که انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ پیروز شد، قدرت دولتی جدید، عظیم ترین رفم ارضی در تاریخ را به راه انداخت و به دهقانان قدرت داد تا قدرت طبقه مالکان ارضی را درهم بشکنند و نقطه پایانی بگذارند بر رنجی که حکومت ستمگران بر آنان وارد می کرد.

\*در اینجا چیز بزرگتری در مورد دیکتاتوری وجود دارد و آنهم هدف سوسیالیسم است که گذار به کمونیسم است. کمونیسم رسیدن به نقطه ای است که بشریت دیگر به اربابان و بردگان تقسیم نمی شود. در کمونیسم هیچ نیاز و مبنایی برای دیکتاتوری وجود ندارد، هیچ کس منافی در داشتن قدرت و دیکته کردن آن به دیگران ندارد و هیچ کس در موقعیتی نیست که بتوان بر او دیکته کرد.

\***تنوری توتالیتریزم (تمامیت خواهی) شکل دیگری از شستشوی مغزی ضد کمونیستی است.** توتالیتریزم، مفهومی است که با نام هانا آرنست (فیلسوف سیاسی) شناخته می شود. ادعای اصلی نظریه توتالیتریزم این است که فاشیسم (به ویژه نازیسم و هیتلر) و کمونیسم (به ویژه، شوروی در زمان استالین) سر و ته یک کرباس هستند. طبق نظریه توتالیتریزم هدف این ایدئولوژی ها و عملکردها عبارتست از اعمال کنترل تام و تمام بر مردم برای تبدیل آنها به ربات های بی فکر و متوسل شدن به کشتار جمعی.

\***هدف اساسی این نظریه بی اعتبار کردن کمونیسم است.** این کار را از طریق یکسان سازی استالین و مائو با هیتلر و زیباسازی و جلا دادن به امپریالیسم غرب انجام می دهد. می گوید، فراموش کنید آمریکا با نسل کشی بومیان و برده داری تاسیس شد، جنگ های امپریالیستی و اشغال کردن ها و خاکستر کردن هیروشما و ناگازاکی با بمب هسته ای را فراموش کنید.

\***یکسان سازی هیتلر و استالین، تساوی قرار دادن آلمان هیتلری و شوروی سوسیالیستی ۱۹۳۰ و مساوی قرار دادن فاشیسم و کمونیسم؛** بر دروغ و جهل بنا شده است. فاشیسم و کمونیسم دو سیستم اقتصادی کاملاً متفاوت هستند. اقتصاد آلمان در دوران هیتلر سیستم مالکیت و کنترل سرمایه داری و استثمار کار مزدی و تبدیل این اقتصاد به یک اقتصاد نظامی غارتگر بود. دولت امپریالیستی آلمان به دنبال آن بود که از طریق جنگ الحاقی و غارت، کنترل خود را بر منابع و کار مردم سرزمین های وسیع اروپا و فراتر از اروپا اعمال کند-- از جمله از طریق تجاوز به روسیه در سال ۱۹۴۱ که منجر به کشته شدن ۲۶ میلیون نفر از مردم شوروی شد.

\***انقلاب سوسیالیستی، تحت رهبری استالین، اولین اقتصاد سوسیالیستی برنامه ریزی شده تاریخ را به وجود آورد.** برخلاف سرمایه

داری، اقتصاد سوسیالیستی طبق اصل تولید برای نیاز اجتماعی عمل می‌کرد و نه بر مبنای سود در فرماندهی و به تامین نیازهای مادی و فرهنگی مردم و رساندن کارگران و دهقانان به موقعیت مسئولیت می‌پرداخت. هدف اقتصاد سوسیالیستی شوروی بسط جهانی و بهره‌کشی جهانی نبود. نه می‌خواست و نه دنبال آن بود که مردم و مناطق مختلف جهان را مستعمره کند.

\* **آلمان نازی خلوص نژادی را ترویج می‌کرد، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برابری قومی چند ملیتی و وحدت ملیت‌ها را ترویج می‌کرد.** هدف نازی‌ها برقراری حکومت به اصطلاح نژاد برتر آلمانی بر اروپا و شرق بود و تنها آلمانی‌ها را از نظر نژادی مناسب برای بازتولید تشخیص می‌دادند. دولت نژادپرست نازی بالاخره برنامه **کشتار نسل‌کشی یهودیان** را در آلمان و اروپا آغاز کرد، ولی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، اولین دولت چند ملیتی جهان بود که بر اساس برابری قرار داشت و برای تنوع قومی ارزش قائل بود و آن را تبلیغ می‌کرد. شوروی علیه عظمت طلبی روسی که مانند برتری طلبی سفید در آمریکا است، کارزارهای مبارزاتی به راه انداخت.

\* **شوروی، مناطق خودمختار ایجاد کرد.** اقلیت‌های ملی از حق استفاده از زبان خود در مدارس و در عرصه عمومی برخوردار شدند. دانشمندان و مربیان شوروی فعالیت کردند تا افسانه نژاد عقب مانده و نژاد برتر را به خاک بکشند. در این زمان، در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، چنین چیزی در هیچ جای دنیا سابقه نداشت؛ به ویژه در ایالات متحده که جداسازی و برتری سفیدپوستان قانون بود و لاینچ کردن سیاه‌ها در جنوب آمریکا بیداد می‌کرد.

\* **آهای لعنتی‌ها! اتحاد جماهیر شوروی تنها کشور در اروپای شرقی و مرکزی بود که یهودی ستیزی را غیرقانونی اعلام کرد.** انقلاب روسیه، فوراً و جسورانه اقدام به پایان دادن به اذیت و آزار مردم یهود کرد. و در آستانه و در طول جنگ جهانی دوم جان‌شمار زیادی از یهودیان را نجات داد. قریب به دویست هزار یهودی لهستانی در نتیجه اقدامات و سیاست‌های ارتش سرخ و دولت شوروی از کشتار نازی‌ها نجات یافتند.

\* **ایدئولوژی فاشیستی نازی و ایدئولوژی کمونیستی شیوه‌های تفکر کاملاً و اساساً ضد یکدیگر هستند.** جهان بینی نازی پایه در مفاهیم خون و خاک آلمانی و خلوص نژادی و نفرت از زن برخاسته از برتری طلبی مردانه و تحقیر تفکر انتقادی و کاملاً و تماماً ضد خردگرایی بود اما برعکس آن، **کمونیسم یک علم است.** کمونیسم انترناسیونالیستی است؛ برای کمونیسم شیوه بررسی خردگرایانه علمی **واقعیت**، الزامی است تا بتوان با درک علمی واقعیت، برای رسیدن به جهان‌عاری از ستم و استثمار، آن را تغییر داد و این کار را بر اساس پتانسیلی انجام داد که برای ساختن چنین جهانی واقعاً در این دنیا موجود است. یعنی، از طریق مبارزه آگاهانه بشریت تحت ستم و همه کسانی که چنین دنیایی را آرزو دارند.

\* **باب آواکیان، به برخی مشکلات موجود در جوامع سوسیالیستی سابق نیز پرداخته است.** یکی از آنها، برقراری ایدئولوژی رسمی در جامعه سوسیالیستی است که مردم باید آن را قبول می‌کردند. مشکل چیست؟ در جامعه سوسیالیستی از یک طرف یک پیشاهنگ کمونیست دوراندیش و متکی بر علم لازم است تا فرآیند پیچیده پیشروی به سمت کمونیسم را هدایت کند؛ فلسفه و علم کمونیسم را فراگیر کند و در راس جامعه بگذارد تا توده‌های مردم بتوانند دانش و روش درک جهان و تغییر آن را کسب کنند، خرافات و شیوه‌های تفکر غلط را دور بریزند. اما از طرف دیگر، غلط است که در جامعه سوسیالیستی مردم مجبور بشوند با ایدئولوژی کمونیستی اعلام توافق کنند و این امر، پیش‌شرط درگیر شدن و مسئولیت گرفتن‌شان باشد. شرایطی که مردم مجبور شوند یا تحت فشار قرار بگیرند تا به روش خاصی فکر کنند هرگز مقبول نیست. مردم را باید به مارکسیسم و کمونیسم جلب کرد و قبول آن باید آگاهانه و داوطلبانه باشد. آنهایی که قبولش دارند باید اعلام کنند و آنهایی که قبولش ندارند هم باید اعلام کنند که قبولش ندارند. وجود هر دو حالت، به شور و نشاط جامعه سوسیالیستی کمک خواهد کرد.

\* **اهمیت تاریخی** قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی **به قلم باب آواکیان:** این قانون اساسی به یک تضاد اساسی و دشوار در جامعه سوسیالیستی می‌پردازد. همانطور که آواکیان بیان می‌کند، از یک طرف بشریت واقعاً به انقلاب و کمونیسم نیاز دارد، اما از طرف دیگر، همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها خواهان آن نیستند - از جمله در جامعه سوسیالیستی و شما نمی‌توانید مردم را به اجبار به سمت کمونیسم ببرید. پیروزی انقلاب و استقرار جامعه سوسیالیستی رخدادی فوق‌العاده‌گرانبها برای بشریت است و نمی‌توان هر چند سال آن را به رای گذاشت که، آیا آن را می‌خواهید یا احیای سرمایه‌داری را آرزو دارید؟ در نتیجه، این قانون اساسی طوری تنظیم شده که دولت سوسیالیستی، ابزارهای نهادینه شده‌ای را برای حفظ حرکت سیستم سوسیالیستی به سمت کمونیسم داشته باشد؛ مگر اینکه اکثریت قاطع مردم مخالف آن و این مسیر باشند. پس این قانون اساسی در عین حال، طوری ساخته شده است که دولت سوسیالیستی باید بارها و به طور مکرر مردم را قانع کند که در مسیر سوسیالیستی باقی‌مانند و برای قانع کردن باید تکیه کند بر شواهد و به راه انداختن جدل و مناظره میان برنامه‌ها و پلاتفرم‌های متفاوت و تفکر انتقادی.

\* **آواکیان در ارزیابی تنوری و پراتیک مرحله اول انقلاب کمونیستی، انگاره مسموم «هدف وسیله را توجیه می‌کند» را نیز نقد کرده و اخلاق کمونیستی را توسعه داده است.** زیرا وسیله و روش انقلاب کمونیستی باید از خود هدف کمونیسم سرچشمه بگیرد و در خدمت رسیدن جامعه و جهانی باشد که در آن انسان‌ها می‌توانند واقعاً شکوفا شوند. مثلاً شما نمی‌توانید برای جلب نظر و وفاداری مردم، فکت

ها یا روایت‌هایی اختراع کنید؛ شما نمی‌توانید با ترور انقلاب کنید یا از کشور سوسیالیستی با سلاح هسته‌ای دفاع کنید. یعنی وسیله‌ها و روش‌های انقلاب کمونیستی باید از هدف رسیدن به جامعه و جهانی سرچشمه بگیرد که انسانها واقعاً بتوانند در آن شکوفا شوند.

## یکی از کارزارهای مغزشویی ضد کمونیستی، لیچار علیه انقلاب فرهنگی در چین سوسیالیستی

\* انقلاب فرهنگی در چین سوسیالیستی یکی از اپیزودهای مرحله اول انقلاب کمونیستی است که بیش از همه در موردش حرف زده شده و علیه آن لیچار گفته شده است. برای این که نشان دهم که این شستشوی مغزی چطور کار می‌کند به کتابی ارجاع خواهم داد که نامش آخرین انقلاب مائو است. نوشته رودریک مک فارکوهار و مایکل شین که توسط انتشارات دانشگاه هاروارد در سال ۲۰۰۶ منتشر شد. این کتاب، نقل قول‌های جعلی از مائو می‌آورد تا او را هیولایی نشان دهد که برای جان انسان‌ها پیشیزی ارزش قائل نبود. نویسندگان به یک جلسه فرضی اشاره می‌کنند که با حضور مائو برگزار شده و مائو دارد مسیری را برای انقلاب فرهنگی تعیین می‌کند. در صفحه ۱۰۲ از این کتاب نویسنده از مائو نقل قول می‌کند که «این همان چیزی است که می‌گویند؛ هر چه بیشتر آدم بکشید بهتر و انقلابی‌تر؛ هیتلر حتی وحشی‌تر بود؛ هر چه وحشی‌تر بهتر!» توجه کنید به عبارت تاثیرگذار که هر چه افراد بیشتری را بکشید، انقلابی‌تر هستید. این نقل قول در صفحه ۱۰۲ این کتاب آمده است. خب، این یک اظهار نظر شنیع است! هر شاگرد جدی مائو و انقلاب چین حتماً دنبال آن خواهد رفت تا منبع این حرف را در بیاورد. پس بیایید این کار را انجام دهیم و به پانویس آن در صفحه ۵۱۵ برویم تا ببینیم منبع این اظهار چیست. منبع این طور اعلام شده: «از فردی بسیار قابل اعتماد که یکی از نویسندگان ملاقات کرده!» منبع لعنتی خودم هستم، به من اعتماد کنید! این است نوع پژوهش دانشمندان در مورد کمونیسم. وقتی پای کمونیسم و به ویژه مائو در میان است هر کاری جواز عبور می‌گیرد. این جمله کتاب «هر چه بیشتر آدم بکشی، انقلابی‌تر هستی» به رایج‌ترین وجه نقل قول می‌شود. مثلاً آندرو ناتان که در دانشگاه کلمبیا (نیویورک) تدریس می‌کند، این جمله را در مقاله‌ای که برای «نیو ری پابلیک» نوشته، نقل کرده است. یکی دیگر از متخصصان مهم ضد چین کمونیستی، جانانان مرسی مرسکی است که این جمله را در نشریه «نیویورک ریویو آو بوکس» نقل کرده است. این جمله در یک مقاله مهم در سال ۲۰۱۶ در مجله اکونومیست با عنوان «بدترین زمان بود» نقل شده است.

\* شستشوی مغزی این طوری کار می‌کند! و از دانشگاه می‌گذرد و وارد مجلات معتبر عقیده و نظر می‌شود و در اینترنت جولان می‌دهد و اگر دانشجویی هستید که در حال نوشتن مقاله تحقیقی در مورد مائو و انقلاب فرهنگی هستید احتمال زیاد با آن نقل قول مواجه خواهید شد.

\* در سال ۲۰۱۵ یکی از نویسندگان کتاب «آخرین انقلاب مائو»، در یک گروه کوچک چت در Reddit اعتراف کرد که جمله مائو را غلط ترجمه کرده است. مائو در واقع گفته بود، «هر چه مردم را بیشتر بکشند، کسانی که زنده مانده اند بیشتر آرزوی یک انقلاب را خواهند داشت» به عبارت دیگر، کاملاً برعکس ترجمه شده است آنهم در کتابی که تحلیل معتبر و آخرین کلام‌های سرمایه‌داری برای بی اعتبار کردن مائو است.

\* انقلاب فرهنگی «ترومای سیاسی» نبود (بر خلاف آن چه پاملا پل در مقاله خود در نیویورک تایمز می‌گوید). انقلاب فرهنگی، رهایی سیاسی بود. در جریان آن، جامعه به هوا پرتاب شد. سیستم‌های جدید مدیریت کارخانه‌ای و حاکمیت سیاسی، کارگران و دهقانان را قادر کرد مسئولیت بیشتری در هدایت جامعه بر عهده بگیرند. پژوهش‌های درهای باز، رواج یافت. دانشمندان فراخوانده می‌شدند که به روستاها بروند و در کنار روستاییان آزمایش‌های خود را پیش ببرند، در زندگی آنها سهیم شوند. انقلاب فرهنگی تساوای گرایانه‌ترین نظام پزشکی و مراقبت‌های بهداشتی جهان را در آن زمان به وجود آورد. یک فرهنگ انقلابی نوین به واسطه رقص‌های باله و اپراها آفریده شد. رقص‌ها و تکنیک‌ها و سبک‌های موسیقی غربی و غیر غربی سنتز شدند. فرهنگی آفریده شد که حکایت از مبارزه برای دنیای نوین می‌کرد؛ حکایت زنانی که به مبارزه رهایی بخش پیوسته‌اند. روحیه خدمت به مردم گسترش یافت و در سراسر جامعه به کار گرفته شد.

\* آیا روشنفکران به عنوان یک گروه تنبیه و کشتار شدند؟ خیر! اینها افسانه‌های مزخرف است. اما مشکلات و کاستی‌هایی در رویکردهای کلان‌تر انقلاب فرهنگی وجود داشت. در تلاش برای محدود کردن شکاف بزرگ بین کار ذهنی و یدی، در تشویق هنر انقلابی جدید و فعالیت‌های فرهنگی کارگران و دهقانان، محدودیت‌های بیش از حدی برای فعالیت هنری و تجربه کردن‌های هنری و فکری حرفه‌ای گذاشته شد. در زمان انقلاب فرهنگی، اهمیت بسیار زیاد نارضایتی درک نمی‌شد و نمی‌فهمیدند که حتا مخالفت از دیدگاه ضد سوسیالیستی برای پیش راندن جامعه سوسیالیستی، خوب است. در جامعه سوسیالیستی در حال حرکت به سوی کمونیسم، نارضایتی مخالفت جویانه می‌تواند آشکارکننده مشکلات و کاستی‌های جامعه باشد.

\* قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی تاکید می‌کند، در جامعه سوسیالیستی نارضایتی و جوشش فکری و فرهنگی، برای جستجوی بی حد و حصر در رسیدن به حقیقت، اهمیت حیاتی و اجتناب ناپذیر دارد و این امر باید در مقیاس بی سابقه تشویق و تقویت شود و باید بخشی از سوخت و ساز جامعه سوسیالیستی گردد به طوری که در آن تفکر انتقادی شکوفا شود. به عبارت دیگر، اگر قرار است جهان را عمیقاً تغییر دهیم باید درک عمیقی از آن داشته باشیم.

## احیای سرمایه داری در چین سوسیالیستی

\*در این جا باید یک گام به عقب برداریم. در اکتبر ۱۹۷۶، رهروان سرمایه داری در چین یک کودتای ارتجاعی ترتیب دادند و روند احیای سرمایه داری را آغاز کردند. این نقطه پایان مرحله اول انقلاب کمونیستی بود.

\*در سال ۱۹۷۷ باب آواکیان یک تحلیل تاریخی از آخرین نبرد بزرگ مائو ارائه داد. این مبارزه در سطوح بالای حزب کمونیست چین بین نیروهای انقلابی از یک طرف و نیروهای سرمایه داری جدید از طرف دیگر جریان داشت. این نیروهای سرمایه داری، خودشان را به عنوان سوسیالیست های عمل گرا نشان می دادند.

\*آواکیان عوامل حیاتی دخیل در شکست انقلاب را شناسایی و بررسی کرد و پیامدهای از دست دادن چین سوسیالیستی را برای همه کسانی که در سراسر کره زمین مشتاق آزاد شدن بودند را ترسیم کرد. در مقطعی از سردرگمی و تضعیف روحیه بین نیروهای کمونیستی دنیا، باب آواکیان مسئولیت آن را بر دوش گرفت که در مواجهه با این شکست وحشتناک و درس گیری از آن کمونیست های واقعی را به سمت جلو رهبری کند.

\*آواکیان کار جمع بندی از مرحله اول انقلاب کمونیستی را ادامه داد. تغییرات در جهان را تحلیل کرد. از عرصه های مختلف تلاش های مهم بشری یاد گرفت. خود مارکسیسم را در معرض پرس و جوی عمیق قرار داد. و توانست تضاد میان روش و رویکرد اساساً علمی کمونیسم با آن جنبه های غیر علمی که هر چند فرعی بودند اما از زمان مارکس به بعد، در بدنه کمونیسم وجود داشتند و در مغایرت با جنبه اساسی کمونیسم قرار داشتند، شناسایی و حل کند.

\*برای مثال در دوران انقلاب فرهنگی، مائوئیست ها مطرح می کردند که پرولتاریا حقیقت خود را دارد و بورژوازی هم حقیقت خودش را دارد. این غلط است! زیرا حقیقت توسط هرکس کشف شده باشد، حقیقت است. آن چه چیزی را حقیقت می کند، انطباقش با واقعیت است.

\*انگاره «حقیقت طبقاتی» نه تنها از نظر فلسفی غلط است بلکه مانعی در راه پشت سر گذاردن دنیایی است که قدرت تعیین کننده حقیقت است. دنیایی که حقیقت با این معیار تعیین می شود که چه کسی آتوربته و قدرت دارد که آن را اعلام و اجرا کند و نه این که آیا با واقعیت مطابقت دارد یا خیر. ایده «حقیقت طبقاتی» روایتی است که مانع شناخت واقعی از جهان می شود و مانع دیدن آن می شود که جهان واقعا می تواند چیز دیگری بشود. انگاره «حقیقت طبقاتی» مانعی است برای رسیدن به کمونیسم که در آن مردم آگاهانه و داوطلبانه خود و جهان را بر مبنای دانش واقعی تغییر می دهند.

\*باب آواکیان، کمونیسم نوین را تکامل داده است. کمونیسم نوین، آغاز یک مرحله جدید از انقلاب های کمونیستی را ممکن می کند. با آن می توانیم جلوتر از قبل برویم و در ایجاد جهانی که مردم واقعا بخواهند در آن زندگی کنند، بسیار بهتر از قبل عمل کنیم. می توانید به ضمیمه کتاب کمونیسم نوین مراجعه کنید. این ضمیمه فشرده ای از رئوس کمونیسم نوین را ارائه می دهد. در این جا به یکی از آنها اشاره میکنم.

\*آواکیان می گوید، در چارچوب بنیادا نوینی که برای جامعه سوسیالیستی تکامل داده است، نیاز به یک هسته مستحکم رهبری کمونیستی و مردمی هست که برای حفظ جامعه در مسیر حرکت به سوی ایجاد جهانی بدون طبقات، مبارزه می کنند. همچنین تاکید می کند، هم زمان و بر اساس هسته مستحکم، نیاز به حداکثر کشامدی (الاستیسیته) هست تا همه بتوانند مناظره کنند، اکتشاف و آزمایش کنند و در جهت های مختلف حرکت کنند، بر روی سوالات و تضادهای حل نشده عمل کنند. مثلا در زمینه هر چه کامل تر کردن رهایی زنان. برای این باید همواره دست به کشف و باز کردن مسیرهای جدید تغییر جامعه و افکار بزنیم و دانش جدید به دست آوریم.

\*در چارچوب جدید، رابطه میان هسته محکم و کشامدی (یا الاستیسیته) گاهی بسیار پرتنش و حتا به شدت متشنج خواهد شد. از جمله اعتصابات اعتراضی و ناآرامی هایی که می توانند جامعه سوسیالیستی را بی ثبات کنند. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی روشن می کند که اعتراض در جامعه سوسیالیستی نوین، سرکوب نخواهند شد تا زمانی که مخالفت شکل سازمان یافته تلاش برای تضعیف و سرنگونی دولت سوسیالیستی نباشد.

\*آواکیان می گوید، باید آماده باشیم تا حد چهار شقه شدن، مخالفت را تحمل کنیم؛ تا لیه از دست دادن قدرت برویم، بدون آنکه آن را از دست بدهیم. دوباره تاکید می کنم که این فرآیند نیازمند یک رهبری کمونیستی دوراندیش است که دائما از این روند پیچیده بیاموزد و آن را به جلو هدایت کند.



در مقام جمع‌بندی می‌خواهم به نقطه شروع بازگردم.

\***اوضاع جهان غیرقابل تحمل است و انقلاب نه تنها ضرورت عاجل است بلکه امکان واقعی برای پیروزی اش هست.** سند «ما کمونیست‌های انقلابی هستیم» می‌نویسد: امروزه با زمان نادری مواجه هستیم که حاکمیت سرمایه‌داری-امپریالیسم که در آمریکا بر ما حکومت می‌کند عمیقاً منشعب شده است؛ به گونه‌ای که از زمان جنگ داخلی در دهه ۱۸۶۰ چنین نبوده و کل کشور در حال از هم گسیختن است.

\***بخشی از حکومت به سمت استقرار حاکمیت فاشیستی عریان حرکت می‌کند و بخشی دیگر، برای ننگ داشتن همان وضعیت دهشتناکی که تا کنون بوده است می‌جنگد.** آنها نمی‌توانند این اختلافات عمیق را حل کنند و کشور را بر اساس روش و عملکرد معمول، به صورت یک پارچه نگاه دارند اما روش معمول هم پر از ستم و بیرانگری است و خطر واقعی نابودی بشریت را در بر دارد. به این دلایل، انقلابی که ما برای آن تلاش می‌کنیم به طور عاجل ضروری است و ممکن تر از پیش است.

\***این «زمان نادر»، فرصتی تاریخی است نه تضمینی!** اما فرصتی واقعی برای جهش به دنیایی کاملاً نوین است و کمونیست‌های انقلابی پیرو باب آواکیان در تلاش اند تا این فرصت از کف نرود و برای انقلاب کردن از آن سود جویند.

\***هدف مبارزه انقلابی این است:** در نهایت، نیروهای خشن این سیستم هیولایی را مغلوب کنیم و همراه با آن، کلیه نهادهای سرکوبگرش را محو و قانون اساسی حکومت ایالات متحده را ملغاً و به جای آن سیستمی مستقر کنیم که به مراتب بهتر و بر اساس قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی است.

\***خواسته‌های اصلی این مبارزه باید تبدیل به تقاضا و شعار سازمان دهنده میلیون‌ها نفر در جامعه شود:** ما خواهان روش کاملاً جدید برای زندگی در یک سیستم اساساً متفاوت هستیم. مطالبات اصلی و مرکزی اینها هستند: اول، یک بعد کاملاً جدید از آزادی و حقوق برای مردم. دوم، یک اقتصاد کاملاً متفاوت برای رفع نیازهای مردم و خدمت به عالی‌ترین منافعشان. سوم، محو تبعیض و ستم و نابرابری در هر شکل. چهارم، آموزش با هدف واقعا تعلیم و توانمندسازی توده‌های مردم و پنجم، مراقبت‌های پزشکی برای خدمت به مردم. ششم، محو سلاح‌های هسته‌ای و در نهایت جنگ و رسیدگی سیستماتیک به وضعیت اضطراری محیط زیست. این را مقایسه کنید با قانون اساسی ایالات متحده و قانون اساسی استعمارگران

\***به انقلابی فکر کنید که در شکم این هیولا خواهد شد:** هیولایی که بزرگترین ستمگر و سلطه‌گر امپریالیست بر روی کره زمین است. به این فکر کنید که این انقلاب، چه تاثیری بر مردم جهان داشته و چقدر الهام بخش و امید آفرین خواهد بود:

از همان روز اول، نیروی جنایتکار پلیس که متعلق به سیستم کنونی است برچیده می‌شود و با نیروهای امنیتی مردمی جایگزین می‌شود. قدرت دولتی جدید از همان روز اول شروع به منحل کردن شبکه جهانی پایگاه‌های نظامی و مشقت‌خانه‌های تولیدی امپریالیسم کهنه خواهد کرد و از روز اول به سرعت کمپانی‌های نفتی را از کار انداخته و نفت را در زمین ننگ خواهد داشت و به سرعت ایجاد یک اقتصاد سوسیالیستی پایدار را آغاز خواهد کرد. مناظره‌ای بزرگ راه خواهد افتاد و در میان همه قشرها، مهارت‌ها و انرژی خلاق شکوفا خواهد شد.

\***شستشوی مغزی ضد کمونیستی فراگیر است و مردم را گیج و سردرگم می‌کند و ما باید سخت برای حقیقت مبارزه کنیم و دید مردم را بالا ببریم اما عوامل زیادی به نفع ما است.**

\***ظرفیت تولیدی و فناوری و دانش و بهم پیوستگی بشریت در مقیاس جهان پتانسیل شگفت‌انگیز و عظیمی را برای حل مشکلات مادی و اجتماعی و اقدام برای حل شرایط اضطراری محیط زیست ایجاد کرده است.** اما تنها بر اساس یک سیستم اساساً متفاوت می‌توان این پتانسیل را تبدیل به فعل کرد.

\***ما در وجود باب آواکیان، یک رهبر منحصر به فرد داریم که پروژه کمونیستی را نجات داده و آن را بالاتر برده است و به تامین رهبری مستمر برای انقلاب ادامه می‌دهد.** ما استراتژی‌ای برای عملی کردن این انقلاب داریم. ما دارای چشم انداز و نقشه یک جامعه سوسیالیستی‌رهایی بخش هستیم. این انقلاب به نفع میلیاردها نفر در تمام نقاط جهان است. میلیاردها انسان محروم از زندگی شایسته و آینده‌ای که ارزش زیستن داشته باشد. بنابراین، شما هیچ چیز فوری‌تر و معنادارتری در زندگی ندارید جز این که بخشی از این انقلاب کمونیستی شوید و آن را تقویت کرده و به آن خدمت کنید برای رهایی بشریت و حفاظت از محیط زیست.



## آینده، در رفتن به جلو نهفته است: به سوی یک جامعه سوسیالیستی واقعی و در نهایت یک جهان کمونیستی

.... تحت این سیستم (سرمایه داری-امپریالیسم) هیچ آینده ای که ارزش زیستن داشته باشد، برای توده های مردم و در نهایت برای بشریت وجود ندارد. این سیستمی است که فاشیسم را تولید کرده؛ سیستمی است که نه تنها برای توده های مردم در آمریکا بلکه برای میلیاردها انسان در سراسر جهان منشاء رنج های هولناک و غیرضروری است و از طریق زرادخانه های عظیم سلاح های هسته ای و تخریب سریع محیط زیست، تهدید روزافزونی برای موجودیت بشریت است.

هیچ کس نباید آرزوی بازگشت به گذشته واقعی را داشته باشد. زیرا گذشته، جهانی مملو از فقر و بیماری گسترده بود که مردم، به ویژه در جهان سوم، حتا بیش از امروز خسارت های وحشتناک دیدند. ویرانی و رنجی که دو جنگ جهانی در قرن بیستم به بار آوردند هولناک بود. ده ها میلیون نفر ذبح شدند و در پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا بلافاصله دست به حملات اتمی به دو شهر ژاپن زد. صدها هزار نفر از مردم ژاپن در آتش بمب های اتمی سوختند و «عصر هسته ای» آغاز شد. .... آینده، نه در بازگشت به گذشته (حال این گذشته، واقعی باشد یا خیالی) بلکه در رفتن به جلو نهفته است: به سوی یک جامعه سوسیالیستی واقعی و در نهایت یک جهان کمونیستی. در چنین جامعه ای، جهت گیری اساسی و سیاست های عملی را تأمین نیازهای مادی، فکری و فرهنگی مردم تعیین خواهد کرد و هم زمان، در چارچوب بنیان جمعی و تعاونی و خصلت جامعه، ابتکار عمل های فردی از دامنه روزافزونی برخوردار خواهند شد. در آن جامعه، همه روابط اقتصادی و اجتماعی استثمارگرانه کهنه، نابرابری و ستم گری پشت سر گذاشته خواهد شد و دیگر رفاه عده ای بر بدبختی دیگران بنا نخواهد شد...

اکثر کسانی که کمونیسم را رد کرده اند، اصلا حاضر نشده اند نگاهی جدی به آن کرده و بعد رد کنند. منبع نهای این جهل و تعصب، تحریفاتی است که حافظان نظم کنونی بی وقفه اشاعه داده اند. این تحریفات فقط به تقویت نظم موجود به شدت ستمگرانه خدمت کرده است. ... امتناع از به کار بردن رویکردی صادقانه و علمی... در مورد کمونیسم و تاریخ واقعی جنبش کمونیستی و تکامل کمونیسم نوین، یعنی بستن درها به روی تنها آلترناتیو واقعی در مقابل سیستم حقیقتا درنده سرمایه داری- امپریالیسم؛ بستن در به روی تنها آلترناتیو معتبری که منافع اساسی توده های بشریت و در نهایت کل بشریت و آینده ای را نمایندگی می کند که ارزش زیستن دارد. ... برخلاف اینها ... من و عده ای تحت رهبری من، دست به مطالعه گسترده علمی جدی، تحقیق و تحلیل در مورد تاریخ جنبش کمونیستی و جوامع سوسیالیستی ای که توسط آن به وجود آمد، زدیم. این مطالعه همچنین شامل کشورهای بوده است

که خود را «سوسیالیست» خوانده اند ولی در واقعیت سوسیالیست نبودند. مثلاً، کوبا از سال ۱۹۵۹، ونزوئلا در دهه های اخیر و اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی که در آن ها، بیش از ۶۰ سال پیش، یعنی سال ها پیش از آن که در دهه ۱۹۹۰ تبدیل به کشورهای سرمایه داری بدون نقاب شوند، سرمایه داری احیاء شده بود و حاکمیت می کرد. در این مطالعات، رویکرد علمی ما را به این نتیجه رساند که تجربه سوسیالیسم در کشورهای واقعا سوسیالیستی که تحت رهبری کمونیست ها ابتدا در اتحاد جماهیر شوروی و سپس در چین به وجود آمدند (یعنی، قبل از اینکه سرمایه داری در شوروی در دهه ۱۹۵۰ و سپس در چین، بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، احیاء شود) عمدتاً مثبت بوده است، و این را با قاطعیت بیشتری در مورد چین می توان گفت. با این حال، در این تجربه اشتباهات ثانویه اما مهمی هم وجود داشت که در برخی موارد اشتباهات جدی و حتا اسف بار بوده اند. کمونیسم نوین، با نتیجه گیری از تجربه تاریخی جنبش کمونیستی و طیف وسیعی از تلاش های بشری، به عنوان روش و رویکرد تعیین کننده خود، بر اهمیت حیاتی علم و استفاده از روش علمی در همه امور - چه در رابطه با طبیعت یا جامعه - تاکید می کند. کمونیسم نوین، هر رویکردی را که مترادف با به کار برد و توجیه مفهوم ورشکسته و فوق العاده مضر «هدف وسیله را توجیه می کند» باشد یا این که «حقیقت» صرفاً «ابزاری» است برای رسیدن به اهداف مطلوب و نه این که به واقع بازتاب صحیح واقعیت عینی است، قاطعانه رد می کند.

باب آواکیان، بیانیه سال جدید (۲۰۲۱): نیاز اضطراری به جهانی که بنیادا نوین است، برای رهایی تمام بشریت

## ما در حال ساختن جنبشی برای انقلاب هستیم ... معنای آن چیست

اول، منظور از «انقلاب» و خصوصاً منظور از انقلاب کمونیستی چیست؟ ... انقلاب نوعی تغییر در رفتار و منش جامعه یا حفظ اساسات آن و ایجاد تغییراتی در روابط حاکم نیست. انقلاب یعنی شکست دادن و درهم شکستن دولت ستمگر موجود که در خدمت نظام سرمایه داری - امپریالیستی است. به طور خاص به معنای مغلوب کردن و درهم شکستن نهادهای خشونت و سرکوب سازمان یافته است. از جمله نیروهای مسلح، پلیس، محاکم، زندان ها، قدرت های بوروکراتیک و اداری و جایگزینی آن نهادهای ارتجاعی، ابزار سرکوب و خشونت ارتجاعی با ارگان های قدرت سیاسی انقلابی و دیگر نهادها و ساختارهای حکومتی که شالوده اش در تمام فرآیند ساختن جنبشی برای انقلاب و تحقق کسب قدرت سیاسی ... ریخته شده است. ... کسب قدرت سیاسی و تغییر رادیکال نهادهای حاکم در جامعه ... امکان تغییر رادیکال در سراسر جامعه را به وجود می آورد: در اقتصاد و روابط اقتصادی، در روابط اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگ حاکم در جامعه. هدف نهایی این انقلاب استقرار کمونیسم است که به معنای انهدام تمام روابط ستم و استثمار و تمام درگیری های خصمانه میان انسان ها در سراسر جهان است. چنین درکی از کسب قدرت سیاسی در یک کشور خاص تعیین کننده است و در را برای تغییرات رادیکال بیشتر و تقویت و پیشروی مبارزه انقلابی در سراسر جهان باز می کند. اما در همان حال و با وجود آن که این درک بسیار تعیین کننده است باید فهمید که تحقق این انقلاب صرفاً گام اول و جهش بزرگ اول در مبارزه ی عمومی به سمت هدف نهایی این انقلاب است: یعنی استقرار جهانی کمونیستی و کیفیتا نوین. ...

لنین در اثر خود به نام «چه باید کرد؟» می گوید: باید نشان داد، کلیه جنایت ها و بی عدالتی هایی که مورد تنفر مردم هستند و مردم به طرق مختلف علیه آن ها شورش می کنند (و حتا در زمره هایشان بیان می کنند) ریشه در این نظام دارند؛ باید اهداف و عقاید کمونیستی را پیش کشید و به مردم نشان داد که ایجاد جهانی کاملاً متفاوت دارای پایه مادی و ممکن است. (بدون این که به تقلیل گرایی بیفتیم) باید به آنان نشان داد که چگونه و چرا قشرهای مختلف عکس العمل های متفاوتی در مقابل رخدادهای مختلف از خود نشان می دهند و در نتیجه، نیروهای محرکه انقلاب کدامند و الزاماً ماهیت انقلاب چیست و استراتژی درست برای بسیج نیروهای وسیع برای انجام آن انقلاب چیست: چرا برای تحقق این انقلاب نیاز به مبارزه ای خاص و پروسه انقلابی خاصی هست که به محور دولت حاکم و استقرار دولتی کاملاً متفاوت بینجامد و چرا این تنها راه رهایی است؟ چرا نیاز به پیشاهنگ هست و نقش آن پیشاهنگ چیست؟ رابطه این پیشاهنگ با فرآیند کلی انقلاب و با بخش های متفاوت توده ها که به این یا آن شکل بخشی از این فرآیند هستند چیست؟ این هاست مسائل تعیین کننده ای که لنین در چه باید کرد؟ خطاب قرار می دهد. به این موضوعات ما چند عامل را اضافه می کنیم یا بر برخی عوامل معین آن تاکید می گذاریم و اهمیت آن را برجسته می کنیم: از جمله این که باید مسائل و مشکلات انقلاب را در مقابل توده ها گذاشت و آنان را به میدان مبارزه برای درک این مسائل و تلاش برای پاسخ گویی به معضلات انقلاب کشید. هم جواب گویی در عمل و حل معضلات عملی و هم جواب گویی در تئوری و مفهوم سازی تئوریک. به این دلیل ما فرمول «چه باید کرد غنی شده» را استفاده کرده ایم. و یکبار دیگر تاکید می کنم که همه این حرف ها مربوط است به موضوع «تسریع در حین انتظار». این یک مشق آکادمیک نیست. بلکه در رابطه با عملی کردن مسائلی است که به طور فشرده در سند «برخی اصول برای ساختن جنبشی برای انقلاب» طرح شده است. ...

(آواکیان. ساختن جنبشی برای انقلاب؛ بخش دوم سخنرانی پرنده تمساح نمی زاید اما انسان میتواند به افق های دور پر بکشد).

## چگونه انقلاب کنیم؟ چگونه مبارزات مختلف را به هم پیوند بزنیم؟

سخنرانی سمیه کارگر در « کنفرانس خودسازماندهی با نگاه بر خیزش ژینا»، کلکتیو زن، زندگی، آزادی- برلین ۲۷ تا ۲۹ اکتبر ۲۰۲۳

نمی توانیم از خیزش ژینا صحبت کنیم اما نسبت به جنگ غزه، جنگ اوکراین یا بحران محیط زیست که به نقطه بازگشت ناپذیر رسیده، بی تفاوت باشیم. نمی توانیم آینده ایران را جدا از آینده جهان تحلیل و برنامه ریزی کنیم. این «نمی توانیم»، اراده گرایانه یا هویتی یا سلیقه ای نیست. حتی اگر نخواهیم آن را ببینیم، واقعیت ما را وادار به دیدن خواهد کرد. جنگ غزه می تواند به تهران یا استانبول برسد. چگونه می توانیم چشم بر غزه ببندیم و بگوییم ما به انقلاب خودمان مشغولیم! نمی توانیم از خیزش ژینا و آینده ایران حرف بزنیم اما در جنگ روسیه و اوکراین، طرف دولت اوکراین یا روسیه بایستیم. این جنگ، جنگ منافع روسیه و ناتو است نه جنگ منافع مردم اوکراین یا نه آن طور که گفته می شود جنگ دموکراسی در برابر استبداد.

در دنیایی هستیم که سیستم جهانی برایمان چارچوب مبارزه و شیوه تفکر تعیین می کند. شیوه تفکر و مبارزه حقوق بشری، هویتی، ناسیونالیستی و... همه این تفکرات، بر شالوده «تقدس» مالکیت خصوصی بر ابزار کار و تولید بنا شده اند. مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، که امروز شکل سرمایه داری دارد، منبع تولید همه تخصصات اجتماعی میان انسان ها از جمله جنگ های کثیف امروز است. منبع تولید نفرت از زن و از ال.جی.بی تی کیو پلاس است. منبع به بردگی کشیدن زنان در صنعت سکس است. منبع برده کردن بچه ها در معادن و مشقت خانه های تولیدی دنیا و منبع دفن کردن آدم ها زیر خروار بمب های دهشت زاست. پس از این تفکرات تولید شده توسط سیستم سرمایه داری و تنظیم حرکات اعتراضی در چارچوبه های مقبول سیستم سرمایه داری باید گسست کرد.

عنوان پتل می پرسد چگونه مبارزات مختلف را به هم پیوند بزنیم؟ در واقع سوال را این گونه باید مطرح کرد که برای (انقلاب کردن) چگونه با مبارزات مختلف، جنبشی برای انقلاب بسازیم؟

خیزش ژینا، بهار عربی (۲۰۱۰-۲۰۱۱)، جنبش جان سیاهان مهم (۲۰۲۰) است و بسیاری مبارزات دیگر، شورش مردم علیه شرایط ستم و استثمارشان است. اما این مبارزات توان رفتن به ورای ساختار و مناسبات سیستم را ندارند. مقاومت در مقابل ستم، گامی ضروری است اما کافی نیست. انقلاب کردن، فراتر از برنامه ریزی، مقاومت و حتی سازماندهی کردن است. مقاومت کردن یعنی نپذیرفتن این شرایط. ساختن جنبشی برای انقلاب در خلال مبارزه یعنی علاوه بر نپذیرفتن، نشان دادن ریشه این شرایط و عزم برای از بین بردن آن. ضروری دانستن یا ندانستن این انقلاب، سلیقه ای نیست. اگر نشود با آینده ای مواجهیم که بسیار هولناک است. البته اگر آینده ای در کار باشد.

اوضاع کنونی جهان را می توان اوضاعی دانست که کیفیتا متفاوت از چند دهه پیش است. اوضاعی است که تمام نظم جهانی که بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شده بود در حال فروپاشی است. اما این فروپاشی دارد زیر فشار رقابت قدرت های هسته ای که در دو طرف (آمریکا و روسیه) هر یک دارای ۵۵۰۰ کلاهک هسته ای هستند رخ می دهد. کراهت جنگ غزه را ببینید. این تازه آغاز است. ضربان و نیازهای سیستم سرمایه داری علاوه بر خطر جنگ هسته ای که ۵ برابر کره زمین را می تواند نابود کند، نابودی محیط زیست را هم به زندگی ما اضافه کرده است. دنیا در التهاب بی نظیری است. پژواک زیبایی ژن ژیان آزادی به این علت به سرعت جهانی شد که مردم دنیا با آن هم ذات پنداری کردند و این مربوط به وضعیتی است که همه بشریت در آن به سر می برد. یک احساس عمومی خوب در حال جوانه زدن در نقاط مختلف دنیا است: این احساس که شرایط زندگی غیرقابل تحمل و غیر قابل قبول است. در جوامع مرفهی مثل اروپا هم این احساس در حال جوانه زدن است. هیچ ضرورتی ندارد که میلیاردها انسان ثروت های این جهان را تولید کنند اما در شرایط جهانی زندگی کنند. هیچ ضرورتی ندارد که نیمی از بشریت برده نیمی دیگر باشد. هیچ ضرورتی ندارد که شکاف های هولناک میان کشورهای غنی و فقیر باشد. هیچ ضرورتی ندارد که حرص شکار سود و رقابت میان سرمایه های عظیم محیط زیست ما را نابود کند. هیچ ضرورتی ندارد که علم و دانش در انحصار عده محدودی از مردم دنیا باشد و کودکان ۵ ساله در معادن کنگو برای تلفن ها و لپ تاپ ها و دیگر ابزار دیجیتال و هوشمند آن عده معدود در کودکی بمیرند. هیچ ضرورتی ندارد که انسان ها به خاطر جنسیت و ملیت شان تحت آزار و تبعیض باشند.

همه اینها یعنی این که آن چه ضرورت است، انقلاب است و هر چیز دیگر یابوه است.

و انقلاب به معنای آن نیست که چند تغییر برای جا به جا کردن موقعیت یک گروه اجتماعی یا یک ملت صورت بگیرد و کلیت سیستم سرمایه داری پابرجا بماند.

## منظور از سیستم سرمایه داری چیست

وقتی در مورد سیستم سرمایه داری صحبت می کنیم یعنی میلیاردها انسان چطور در یک پیکر واحد و در هم تنیده در مقیاس جهانی وارد رابطه تولیدی می شوند و تحت چه شرایطی زندگی را می گذرانند؛ کشورهای مختلف و طبقات حاکمه کشورها چطور سازمان می یابند و حکومت می کنند و در مقیاس جهانی چه روابطی دارند. انقلاب یعنی تغییر بنیادین همه اینها. برای این باید «نیروی شکل بگیرد که بالغ بر میلیون ها نفر از بخش های مختلف جامعه است که برای دست زدن به یک مبارزه همه جانبه، سازمان یافته اند تا این سیستم را سرنگون کنند و به جای آن، سیستم سیاسی و اقتصادی بنیاداً متفاوت و بسیار بهتری ایجاد کنند که سیستم سوسیالیستی است. سیستمی که مبنایش تامین نیازهای مردم و پیش برد مبارزه برای جهانی کمونیستی است که با رسیدن آن بالاخره در همه جای دنیا بر استثمار، ستم و نابودی محیط زیست که بخشی از سوخت و ساز سیستم سرمایه داری- امپریالیسم است، نقطه پایان گذاشته خواهد شد «هر چیزی کمتر از این انقلاب، کاملاً در ریشه کن کردن معضلات یا رهنمون شدن ما به راه حل واقعی شکست خواهد خورد».

(باب آوکیان)

**اوضاع کنونی دنیا** آستن رخدادهای بسیار هولناک است. اما در بطن آن، پتانسیل بزرگی برای چرخاندن اوضاع به نفع انقلاب موجود است. اوضاعی است که می توان برای تغییر انقلابی نیرو گرد آورد. بی ثباتی ساختارهای سیاسی و دولت ها، به طوری که دیگر نتوانند دیکتاتوری طبقاتی خود را به طور همه جانبه اعمال کنند، یک فرصت است که انقلاب را «ممکن تر از پیش» کرده است. اما، نقش نیروهای ذهنی تعیین کننده است. اگر در این اوضاع درگیر فردگرایی و فلج سیاسی شویم، این گرایش ها، فقط سیستم و «راه» های وحشتناک آن را تقویت می کند. توهّم برای اصلاح سیستم سرمایه داری، چه در جایی مانند ایران یا آمریکا و مصر و ترکیه و آلمان و غیره فقط اوضاع را بدتر خواهد کرد. اگر راه انقلاب از طریق جنبشی برای انقلاب که دارای اصول انترناسیونالیستی و موازین خارج از چارچوبه دولت های حاکم است باز نشود، نیروهای هاری که در میدان هستند گستاخ تر شده و نیروهای میانی را هم خواهند بلعید. امروز، مردم نقاط مختلف دنیا، امکان انقلاب کمونیستی را نمی بینند و حداکثر به دنبال رفرم و بهبود وضع این گروه و آن گروه هویتی و ملی در چارچوب وضع موجود هستند. این وضع را باید عوض کرد.

## در اتحادهای وسیع برای مقاومت علیه جنایت ها باید اصول و روش های جنبشی برای انقلاب را مستقر کرد

خیزش ژینا و همبستگی مردم و تغییراتی که به وجود آمد عالی بود. انزجار جهانی از نسل کشی مردم فلسطین بسیار خوب است. و خیزش های بزرگ علیه جنگ های کثیف و بی انتها و نابودی محیط زیست و فقر و ستم بر زنان و پدرسالاری هار که مثل اژدهای هفت سر همه جا سر بلند کرده است، در راه اند. اما، اینها به خودی خود به تغییر بنیادین و ماندگار منتهی نخواهند شد. زیرا تغییر ماندگار و واقعی در گرو سرنگون کردن دولت ها و استقرار جوامع سوسیالیستی نوین است.

بنابراین در عین اتحاد وسیع اصولی در مقابل هر جنایتی که در ایران و جهان می شود، و برای متوقف کردن آنها و برای آزادی زندانیان سیاسی و متوقف کردن زن ستیزی و تاریک اندیشی دینی، متوقف کردن جنگ های کثیف و نابودی محیط زیست... باید حداکثر توانمان را در ایجاد صف میلیونی از مردمی که دارای آگاهی انقلابی هستند به کار ببریم. یعنی اول، کارکرد و اصول و خصایل سیستم سرمایه داری امپریالیستی که در همه جهان حاکم است و همه رنج و نکبت های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی از آن بلند می شود را بشناسیم. دوم، بر مبنای نقد عمیق این سیستم، آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی نوین را پیش بگذاریم به عنوان تنها راه خشک کردن سرچشمه زخم های کهنه و تازه. سوم، روشن کردن این که انقلاب مساله ای جدی است و باید به آن به روشی جدی و علمی پرداخت. ذهنی گرایی، استیصال فردگرایانه، ژست ها و اعمالی که در ضدیت با تکامل یک جنبش توده ای انقلابی است که هدفش به وجود آوردن یک دنیای بنیاداً متفاوت و بهتر است و باید روش هایی داشته باشد که اساساً در پیوستگی با این هدف و برای تحقق آن باشد. انقلاب، به ویژه انقلاب کمونیستی، عمل توده های مردم سازمان یافته و تحت رهبری است برای آن که مبارزه برای محو کلیه سیستم ها و روابط استثمار و ستم و منتقل کردن بشریت به ورای آن را هرچه آگاهانه تر پیش ببرد و تنها می تواند به این طریق به ثمر برسد.

مطمئناً انقلاب نیاز به آن خواهد داشت که ارتشی از میلیون ها تن مردمی که می دانند انقلاب چیست و چطور باید آن

را به دست آورد، در یک جنگ انقلابی ستون فقرات نظامی و امنیتی دولت را شکست دهند و موفق به استقرار سیستم سوسیالیستی شوند. اما پیش شرط دست یافتن به این پیروزی آن است که واقعا میلیون ها نفر از مردم بدانند چه می خواهند و چگونه می خواهند و تحت رهبری کمونیستی انقلابی باشند. پس امروز قبل از هر چیز مواجه هستیم با ضرورت ایجاد صف آرای میلیونی برای انقلاب که نیازمند آن است که آگاهی به معضل چیست و بدیل کدام است به میلیون ها ذهن و قلب راه پیدا کند. این رقم «میلیون ها» نباید ما را به هراس بیندازد. چون جهش وار رخ خواهد داد به شرطی که جوانه هایش موجود باشد. کار سیاسی و سازمانی با این هدف، لازمه این دوران بسیار خطیر است.

### انترناسیونالیسم

بدون انترناسیونالیسم، هیچ انقلابی در هیچ جای دنیا نخواهد شد. انترناسیونالیسم همان شعار «همبستگی انترناسیونالیستی» نیست که در تظاهرات های کشورهای مختلف، فراخوانش داده می شود. البته این شعار خوبی است اما معنای واقعی انترناسیونالیسم، «همبستگی با هم» نیست. بلکه درک این واقعیت که مردم همه کشورها مثل برده هایی هستند که توسط سرمایه داری به هم زنجیر شده اند و لاجرم جدا جدا رها نمی شوند. انترناسیونالیسم، بازتاب این واقعیت است که تحولات یک کشور قائم به ذات نیست و بر بستر بزرگتر و پر آشوب تری پیش می رود که مرتبا لایه های مختلفش در هم فرو رفته و جهت ها را عوض می کنند. نتیجه اش برای انقلاب آن است که باید انقلاب در یک کشور را به مثابه عملی در خدمت به یک فرآیند ضروری جهانی انجام داد. وگرنه انقلاب نیست. این درک از انترناسیونالیسم را باب آواکیان تکامل داده است و جای مهمی در تکامل «سنتز نوین کمونیسم» یا کمونیسم نوین دارد.

**آینده، در رفتن به جلو نهفته است: به سوی یک جامعه سوسیالیستی واقعی و در نهایت یک جهان کمونیستی**

نتیجه گیری را با نقل قولی از باب آواکیان انجام می دهیم: «تحت این سیستم (سرمایه داری-امپریالیسم) هیچ آینده ای که ارزش زیستن داشته باشد، برای توده های مردم و در نهایت برای بشریت وجود ندارد. این سیستمی است که فاشیسم را تولید کرده؛ سیستمی است که نه تنها برای توده های مردم در آمریکا بلکه برای میلیاردها انسان در سراسر جهان منشاء رنج های هولناک و غیرضروری است و از طریق زرادخانه های عظیم سلاح های هسته ای و تخریب سریع محیط زیست، تهدید روزافزونی برای موجودیت بشریت است. ... ویرانی و رنجی که دو جنگ جهانی در قرن بیستم به بار آوردند هولناک بود. ده ها میلیون نفر ذبح شدند و در پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا بلافاصله دست به حملات اتمی به دو شهر ژاپن زد. صدها هزار نفر از مردم ژاپن در آتش بمب های اتمی سوختند و «عصر هسته ای» آغاز شد. ... آینده، نه در بازگشت به گذشته (حال این گذشته، واقعی باشد یا خیالی) بلکه در رفتن به جلو نهفته است: به سوی یک جامعه سوسیالیستی واقعی و در نهایت یک جهان کمونیستی. در چنین جامعه ای، جهت گیری اساسی و سیاست های عملی را تأمین نیازهای مادی، فکری و فرهنگی مردم تعیین خواهد کرد و هم زمان، در چارچوب بنیان جمعی و تعاونی و خصلت جامعه، ابتکار عمل های فردی از دامنه روزافزونی برخوردار خواهند شد. در آن جامعه، همه روابط اقتصادی و اجتماعی استثمارگرانه کهنه، نابرابری و ستم گری پشت سر گذاشته خواهد شد و دیگر رفاه عده ای بر بدبختی دیگران بنا نخواهد شد. ...»

اکثر کسانی که کمونیسم را رد کرده اند، اصلا حاضر نشده اند نگاهی جدی به آن کرده و بعد رد کنند. منبع نهایی این جهل و تعصب، تحریفاتی است که حافظان نظم کنونی بی وقفه اشاعه داده اند. این تحریفات فقط به تقویت نظم موجود به شدت ستمگرانه خدمت کرده است. ...»

### منابع:

باب آواکیان، بیانیه سال جدید (۲۰۲۱): نیاز اضطراری به جهانی که بنیادا نوین است، برای رهایی تمام بشریت

باب آواکیان. **آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش؛ بحران عمیق، شکاف های عمق یابنده، چشم انداز جنگ داخلی - و انقلابی که فوراً لازم است: شالوده ای ضروری، نقشه راهی پایه ای برای انقلاب**

### قسمت سوم از سلسله مقالات در باره دموکراسی

منبع اصلی این سلسله مقالات، کتاب «دموکراسی: آیا بهتر از آن می توانیم؟» نوشته باب آوکیان و دیگر آثار وی در مورد دموکراسی/دیکتاتوری است.

در بخش های قبل گفتیم که دموکراسی بورژوایی در ماهیت امر، دیکتاتوری بورژوایی است و همچنین گفتیم که چگونه تضاد بین ایده آل دموکراسی و واقعیت آن منبع بسیاری از توهمات و تئوری پردازی های خرده بورژوازی برای اصلاح و بسط دموکراسی بورژوایی است در حالیکه محدوده های هر دموکراسی، دولت و به طور کل هر روبنایی را زیربنای اقتصادی آن تعیین می کند. در این بخش به این مسئله خواهیم پرداخت که چرا و چگونه زیربنای اقتصادی هر نظام اجتماعی، تعیین کننده محتوا و پارامترهای «حق» است و به ویژه چگونه «آزادی بیان» را که بعنوان یکی از بهترین ویژگی های دموکراسی بورژوایی تحسین می شود، شکل می دهد. سپس به این خواهیم پرداخت که برای رفتن به ورای چارچوب های تنگ «حق بورژوایی»، جز سرنگونی انقلابی طبقه حاکم و ساختن دموکراسی-دیکتاتوری بنیادا متفاوت راهی نداریم.

اساسی ترین مساله این است که در هر سیستم یا نظام اجتماعی (مثلا نظام سرمایه داری یا نظام سوسیالیستی) روبنای سیاسی باید به نظام اقتصادی که زیربنای آن است، خدمت کند. این فقط یک انتزاع نظری نیست، بلکه معنای انضمامی دارد. یعنی سیاست ها و اقداماتی که علیه زیربنای اقتصادی بوده یا آن را تضعیف کنند، منجر به بی نظمی، هرج و مرج و اختلال در عملکرد کل سیستم خواهند شد. اگر قوانین (که بخشی از روبنای سیاسی هستند) با روابط اساسی مالکیت در تضاد بیفتند، اساس اقتصاد به کلی فرو می ریزد و جامعه (فارغ از این که چه نظام اجتماعی - سرمایه داری یا سوسیالیستی-- در آن حاکم است) قادر به فعالیت نخواهد بود. برای مثال، تصور کنید که نیازهای اولیه زندگی کماکان همانطور که اکنون در جامعه سرمایه داری تولید می شوند تولید شوند. یعنی، اکثریت قریب به اتفاق توسط کارگرانی که نیروی کار خود را در ازای مزد می فروشند و درکارخانه هایی که صاحب آن سرمایه داران هستند، تولید می کنند و این سرمایه داران تولید را تصاحب کرده و می فروشند. تصور کنید که در این حالت قانونی وضع شود که می گوید هیچکس مجبور نیست برای نیازهای پول پرداخت کند و هرکس می تواند به اندازه نیاز خود از چیزی که تولید می شود، برداشت کند! پوچ و مطلقا غیرقابل اجرا به نظر رسیدن این امر، بیان یک حقیقت اساسی است: این که روابط تولیدی (زیربنای اقتصادی) جامعه باید ماهیت روبنای ایدئولوژیک و سیاسی از جمله قوانین را تعیین کند.

اما همه نظریات نامنطبق بر زیربنای سرمایه داری به اندازه این مثال به وضوح غیرواقعی بنظر نمی رسند. مثلا نظریات زیادی در درون دموکراسی بورژوایی وجود دارد مبنی بر توزیع عادلانه ثروت و یا حتی تقسیم مساوی ابزار کار. آن ها می گویند مثلا می توان به هر کس قطعه زمین مساوی با دیگران برای کار کردن داد و هرکجا که کسی در حال پیشی گرفتن از دیگران بود، با مالیات بر تولید اضافه اش، آن را دوباره به طور مساوی تقسیم کرد! اما مسئله این است که تولید و مبادله کالایی الزاما به نابرابری و قطب بندی جامعه منجر خواهد شد. چرا که حتی اگر شما با ابزار کار مساوی با دیگران شروع به کار بر مبنای همین روش تولیدی سرمایه داری کنید - گذشته از اینکه زمین مساوی هرگز نمی تواند بطور مطلق مساوی باشد: بعضی زمین ها حاصلخیزترند یا دسترسی و مکان یابی بهتری دارند و غیره - محصولات این زمین ها در بازار در رقابت با سایر محصولات و سایر کشاورزان از کشورهای دیگر باید قرار بگیرد و به این صورت **قانون ارزش**، تمام این تولیدکنندگان جدا از هم را به یکدیگر مرتبط کرده و سطح خاصی از کیفیت و بازدهی را به آنان تحمیل می کند. در نهایت دیر یا زود، بین این تولیدکنندگان نابرابری ایجاد شده و با دخالت دولت در برابر کردن اجباری آنان، فقط شکاف های جامعه عمیق تر می شود تا جایی که برخی تولیدکنندگان سلاح بدست گرفته و در برابر دولتی که مانع از تولید و گسترش آنان می شود، می ایستند! اگر دولتی بخواهد مانع آن شود که این فرآیند به نابرابری منجر شود، باید تولید برای بازار جهانی را متوقف کند که باز هم در چارچوب سیستم سرمایه داری، غیرواقعی و غیر عملی است. بنابراین مهم نیست، شما چقدر حاکمان خوبی هستید و چقدر برای گسترش برابری، سیاست گذاری و قانون گذاری می کنید. تا وقتی که در چارچوب تولید و مبادله کالایی سرمایه داری حرکت و زیست می کنید و نیروی کار را به کالا تبدیل کرده اید، به نابرابری ها دامن خواهید زد.

به همین دلیل است که در «دنیای واقعی» یعنی در جامعه سرمایه داری، کاملاً قانونی است که یک شرکت از استخدام مردم به این دلیل که به کارگیری آنها سودی ندارد، خودداری کند، حتی اگر به ازای گرسنه و بی خانمانی افراد بیکار (و شاید خانواده های آنها) باشد. اگر این افراد بیکار و بی خانمان، مکانی را تصرف کنند و یا بدون پرداخت، از مغازه ای آذوقه و پوشاک بردارند، توسط دستگاه دولت تنبیه می شوند. زیرا، بر خلاف زیربنای اقتصادی سرمایه داری عمل کرده اند. به همین دلیل بیرون کردن آدم هایی که قادر به پرداخت اجاره خانه یا اقساط وام خود نباشند، قانونی است. شرکت برق یا آب یا گاز می تواند در اوج گرما یا سرما، برق و آب و گاز شما را در صورت پرداخت نکردن قبوض قطع کند و این کار کاملاً قانونی است.

این قوانین که در خدمت و منطبق بر اصل مالکیت خصوصی و تولید مبادله کالایی هستند، فقط مربوط به عرصه مالی و اقتصادی نیستند و یا مستقیماً بازتاب شیوه تولیدی نیستند. بلکه برخی قوانین مرتبط به حفظ روبنای سیاسی، فرهنگی و نظامی است و این ها به نوبه خود، حافظان و تقویت کنندگان روابط تولیدی زیربنایی هستند. مثلاً آزادی بیانی که در «کشورهای دموکراتیک» بسیار مورد ستایش قرار می گیرد، در تضاد با اعمال دیکتاتوری بورژوازی نیست، بلکه توسط چارچوب آن در بر گرفته شده و محدوده هایش تعیین می شود. این امر به دو دلیل است: یکی اینکه طبقه حاکم بر ابزار شکل گیری افکار عمومی تسلط و انحصار دارد. به همین دلیل، آنچه که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نوشتند در شرایط امروز بیشتر از هر زمان دیگری صحت دارد: «در هر عصر، ایده های حاکم، اندیشه های طبقه حاکم هستند». دیگر اینکه طبقه حاکم بر نیروهای مسلح تسلط و کنترل دارد و هر گونه ایده و عملی که تهدیدی جدی برای نظام وی باشد را با استفاده از آن از بین می برد.

این امر امروز بوضوح در برابر چشمان ماست. جنگ اسرائیل علیه فلسطین منجر به یک قطب بندی حاد در سراسر جهان شده است. میلیون ها نفر نمی توانند نسبت به کشتار بیش از ۱۱ هزار نفر در تنها ۴۰ روز بی تفاوت باشند و خیابان ها و دانشگاه ها محل اعتراض شده اند اما واکنش «دموکراسی های بورژوایی»، آزادی بیان برای حامیان فلسطین نیست بلکه از شعارها تا تجمعات، از پرچم فلسطین تا پوشیدن چفیه را ممنوع کرده و در رسانه ها و شبکه های مجازی هم به حذف و تحریف اخبار و نظرات حامیان فلسطین مشغولند. چرا که اسرائیل متحد مهمی برای دموکراسی های غربی است و دفاع نکردن از آن، پشت کردن به منافع زیربنایی این سیستم است. آنها حماس را یک گروه «تروریستی» می خوانند اما اسرائیل یا هرکس که به منافع امپریالیسم ایالات متحده خدمت کند، در مورد او از برچسب «تروریسم» استفاده نمی شود. با وجود اینکه سکوت رسانه ای تا حدی تحت تاثیر قطب بندی جامعه حول مسئله فلسطین و تشدید شکاف ها در طبقه حاکمه کمتر شده است، هنوز رسانه نتوانسته به طور علنی به این سؤال پردازد که با توجه به جنایات جنگی و عملکرد وحشیانه آمریکا در سراسر جهان، آیا اصلاً ایالات متحده حق دارد «تروریسم» را محکوم کند؟ کنترل و مدیریت رسانه ها توسط طبقه حاکم، همانطور که در این نمونه ها می بینیم، جنبه مهمی از اعمال همه جانبه دیکتاتوری بورژوازی در عرصه های روبنای جامعه سرمایه داری است. آزادی و برابری برای همه نه در حوزه افکار و حوزه سیاسی وجود دارد و نه در روابط اجتماعی و نه روابط زیربنایی اقتصادی. در تمامی این عرصه ها فقط سلطه طبقاتی وجود دارد و در چنین مواقعی دیکتاتوری بورژوایی که در حق آزادی بیان نیز نهفته است، آشکار می شود.

مفهوم آزادی بیان در چارچوب دموکراسی/ دیکتاتوری بورژوایی هم از زیربنای اقتصادی آن یعنی تولید و مبادله کالایی و مالکیت خصوصی سرمایه داری متأثر است و این خود را در آنچه می توان «بازار آزاد ایده ها» مفهوم سازی کرد، نشان می دهد. جان استورات میل به عنوان یکی از نظریه پردازان حقوق بورژوایی، از آزادی بیان برای همه از جمله برای نظرات غیرمحبوب دفاع می کند و می گوید باید استدلالات هر نظریه ای را نه فقط از زبان مخالفان آن، بلکه از زبان بهترین مدافعان آن ایده شنید. این گفته را می توان تقسیم به دو کرد: از طرفی آنچه استورات میل از آن دفاع می کند حق افراد به داشتن مالکیت فکریست<sup>۱</sup> یعنی همانطور که برای توماس جفرسون (پدر دموکراسی آمریکایی)، ایده ها و نظرات نیز شکلی از مالکیت خصوصی هستند و البته که حفاظت از مالکیت در هر شکل آن مهمترین وظیفه دولت است. آزادی بیان به مدل بازار آزاد ایده ها یعنی هر کس مالک ایده هایش است و اگر ایده جدیدی دارد باید آن را بگونه ای «ثبت» کند که به خودش نفع برساند (مثل ثبت اختراعات) و قبل از آن نباید ایده اش را مطرح کند چون ممکن است «دزدیده» شود و بعد از مطرح کردنش، باید با ایده های دیگر «رقابت» کند تا بالاترین ارزش را بدست آورد (هرچند که این ارزش بطور مستقیم، مالی نباشد). در این پروسه تنها چیزی که اهمیت ندارد این است که آیا این ایده به دریافت بهتر حقیقت، شناخت بهتر از جهان و تغییر آن به نفع اکثریت مردم خدمت می کند یا نه. اینگونه است که ایده ها چنان متعلق به مالک آنها می شوند که هرگونه به چالش گرفتن آن با واقعیت عینی، حمله کردن به ایده پرداز تلقی می شود چون آنچه اهمیت دارد، حقیقت نیست بلکه «ایده من» است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> مثلاً در مورد ممنوعیت در فرانسه: <https://www.radiofarda.com/a/32635987.html>

<sup>۲</sup> Intellectual property

<sup>۳</sup> Communism and Jeffersonian Democracy, Bob Avakian, 2008



اما از طرف دیگر، آنچه جان استوارت میل به عنوان آزادی بیان از آن دفاع می کند، از دیدگاه کمونیستی نیز بسیار مهم و بخشی حیاتی از پروسه درک عمیق تر حقیقت توسط مردم و خود کمونیست ها است. حقیقت مربوط به هر سطح از واقعیت مادی (چه جامعه و چه طبیعت) که دائما در حرکت و تکامل است، بدون جدل با ایده های مخالف و بهترین مدافعان آن ایده ها، امکانپذیر نیست. از طریق بحث و جدل ایده های مخالف است که برای کشف حقیقت انرژی زیادی در جامعه تولید می شود و ایده های درست می توانند خود را دوباره به اثبات برسانند یا نواقص خود را برطرف کنند. بله، هرکس باید آزاد باشد (آزاد از سرکوب و آزاد از بندهای مالکیت خصوصی بر تفکر و ایده ها) که نظراتش را بیان کند، اما این امر نه فقط مربوط به چند فرد بلکه بیش از هر چیز، مربوط به توده های وسیع مردم است که باید در این پروسه به حقیقت چیزها و جهان در اشکال متفاوت و عمیق تری دست پیدا کنند و توانمند شوند تا بدنبال شناخت علمی و کشف حقیقت باشند. فقط از این طریق است که مردم می توانند صاحبان واقعی جامعه و رهبران آن شوند.

بعد دیگر مسئله این است که «آزادی بیان نامحدود» در نظریه جان استوارت میل هرگز واقعی نبوده است. چرا که حتی اگر سیاست معینی برای حذف ایده های مشخص وجود نداشته باشد، اما تمامی ایده ها و نظرات جهان نمی توانند به یک اندازه در رسانه ها و نشریات بازتاب پیدا کنند چون با محدودیت های عینی زمان و امکانات روبرو خواهند بود. پس آنچه در واقعیت اتفاق می افتد این است که در جامعه طبقاتی سرمایه داری، یک سری از ایده ها در رقابت با ایده های دیگر و در انطباق با منافع طبقه حاکمه امکان بازتاب و تاثیرگذاری پیدا می کنند در حالیکه ادعا می شود هیچ رهبری در این پروسه وجود ندارد. اما در جامعه سوسیالیستی، با در نظر گرفتن محدودیت های عینی برای بازتاب طیف وسیعی از ایده های مختلف و متضاد برنامه ریزی می شود و این پروسه به گونه ای رهبری می شود که به بیشترین میزان ممکن، به یافتن حقیقت خدمت کند نه آنگونه که در هر مقطع مشخص به نفع دولت یا حتی حزب کمونیست تعبیر شود. چرا که هر چه حقیقت دارد، در نهایت به نفع پرولتاریاست.

ناگفته نماند با وجود اینکه تمام قوانین و حقوق شهروندی در دموکراسی های بورژوایی بر پایه تثبیت و تحکیم دیکتاتوری طبقه حاکمه است، با این حال همان قوانین نیز توسط پلیس و دادگاه ها و به طور کلی مقامات، تفسیر می شود، تغییر می یابند و علیه مردم استفاده می شوند. به عنوان مثال، فقط در جمهوری اسلامی نیست که در قانون اساسی «آزادی تجمعات» به رسمیت شناخته می شود؛ اما در عمل لگدمال می شود و در خیزش ژینا صدها نفر به قتل رسیده یا کور می شوند و هزاران نفر دیگر دستگیر. در آمریکا هم، قانون به یک سپاه همان اندازه اجازه حمل سلاح و استفاده از آن در دفاع از خود می دهد که به یک سفید. اما اگر سپاه حامل سلاح با پلیسی روبرو شود، به احتمال بسیار زیاد جانش را از دست خواهد داد و کشته شدنش به دست پلیس، به احتمال قوی به عنوان «قتل مشروع» قلمداد می شود. سرکوب، چه به شکل سرکوب ایده ها و چه به شکل سرکوب امنیتی - نظامی به معنای وجود دولت دیکتاتوری طبقاتی است و ستون فقرات این دیکتاتوری طبقاتی، ارتش و قوای نظامی است. به همین دلیل چیزی به نام «انقلاب مسالمت آمیز» نمی تواند وجود داشته باشد.

انقلاب یعنی دگرگونی پایه اقتصادی و روبنای جامعه؛ این امر، مستلزم جایگزینی یک طبقه حاکم با طبقه دیگر است. در هیچ عصری از تاریخ دیده نشده است که یک طبقه حاکم، داوطلبانه جای خود را به طبقه ای که می خواهد آن را لغو کند، «بسیارد». انقلاب به معنای جایگزینی طبقه حاکم توسط طبقه دیگر بوده است. این امر برای انقلاب این عصر، یعنی انقلاب کمونیستی هم لازم است. اما هدف انقلاب پرولتاری بر خلاف انقلاب های بورژوایی قرن هیجدهم، الغای همه روابط استثمارگرانه، تمام تقسیم کارهای ستمگرانه، و تمام نهادهای سیاسی و اشکال ایدئولوژیک است که بیانگر تقسیم جامعه به طبقات اند.<sup>5</sup>

با وجود تمام آنچه که در افشای ماهیت واقعی دموکراسی/ دیکتاتوری بورژوایی گفته شده، در مورد اینکه ریشه تمام ستم و استثمار و جنگ و نسل کشی هایی که امروز تجربه می کنیم جدا از پایه های مادی/ زیربنایی «حقوق دموکراتیک» و افق بورژوا دموکراتیک نیست؛ در مورد اینکه هرگز دموکراسی برای همه، آزادی بیان برای همه و برابری بین استثمارکنندگان و استثمارشوندگان وجود ندارد؛ در مورد اینکه بر پایه سیستم سرمایه داری - امپریالیستی هرگز نمی توان جهانی بهتر از آنچه که اکنون هست داشته باشیم در حالیکه با یک انقلاب واقعی، زندگی در سیستم کاملا متفاوتی امکان پذیر است ... با وجود تمام این ها کماکان اکثریت مردم دنیا با انقلاب بیگانه اند و بسیاری ترجیح می دهند به مبارزه برای گرفتن «حقوق دموکراتیک» بهتر و بیشتر مشغول باشند حتی در شرایطی که تغییرات اقلیمی و خطر جنگ هسته ای، به طور جدی موجودیت بشر را تهدید می کند.

در شماره آینده، به این موضوع خواهیم پرداخت که هرچند در جامعه سوسیالیستی نوع عالی تری از دموکراسی/ دیکتاتوری و آزادی کیفیتا متفاوتی خواهیم داشت اما این به معنای بسط یا بهبود دموکراسی/ دیکتاتوری بورژوایی نیست.

<sup>4</sup> بر اساس اصل بیست و هفت قانون اساسی «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی ها بدون حمل سلاح به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است»

<sup>5</sup>Democracy: cant we do better than that?, Bob Avakian

## گزارشی از تور مناظره «جنگ آترناتیوها» در آلمان



اوضاع جهان، نه فقط ایران بلکه تمام بشریت را بر سر دو راهی سرنوشت سازی قرار داده است: آینده ای بسیار وحشتناک و یا حقیقتاً رهایی بخش. به عبارتی بشریت باید شاهد وقوع فجایع ناشی از عملکرد نظام جهانی سرمایه داری باشد یا نابودی این نظام از طریق انقلاب های کمونیستی و تغییر مسیر جامعه بشری به سمت آینده ای بنیادا متفاوت را تدارک دیده و محقق کند. در این وضعیت سخت و پیچیده و با هر نیرو و امکاناتی که در اختیارمان هست باید اوضاع را در جهتی که مساعد به حال انقلاب کمونیستی است، تسریع کرده و جنبشی برای یک انقلاب کمونیستی به وجود بیاوریم. سرنگونی جمهوری اسلامی، نه تنها ضرورتی عینی بلکه ضرورتی عاجل برای تعیین مسیر آینده است. هم کمونیست های انقلابی در این میدان هستند، هم انواع و اقسام نیروهای مختلف از نیروهای وابسته به امپریالیسم آمریکا تا نیروهای گریخته یا بیرون پرتاب شده از درون حاکمیت. در چنین صحنه ای، منافع پرولتاریا و دیگر قشرهای تحت ستم و استثمار جامعه به سادگی می تواند قربانی اهداف و سیاست های طبقات دیگر شود.

چالش موجود در مورد مسأله آترناتیو این است چه چیزی باید عوض شود تا نه تنها معضلات کنونی حل شوند بلکه جامعه مسیر متفاوتی در پیش بگیرد؟ این تغییر چگونه به دست می آید؟ در اوضاع کنونی، یکی از مهمترین روش ها، ایجاد تمایز با آترناتیوهای کهنه و جدید غیر انقلابی و پیش گذاشتن آترناتیو یک انقلاب واقعی و مختصات و عملکرد جامعه سوسیالیستی نوین است. اگر ما این حقیقت را پیش نگذاریم، در واقع میدان را برای آترناتیوهای راست و بازسازی دولت دیکتاتوری بورژوازی در شکل های دیگر باز گذارده ایم تا چند ده سال دیگر اکثریت مردم جامعه محکوم به همان رنج های مفرطی شوند که امروز به آن ها تحمیل می شود. ارائه آترناتیو جامعه سوسیالیستی نوین و ایجاد آگاهی عمومی در مورد مختصات، اصول و کارکرد آن و سازماندهی حول این آترناتیو عامل تعیین کننده ای در شکل گیری جنبشی برای انقلاب کمونیستی است... بنابراین ضرورت ما تصمیم گرفتیم در تور «جنگ آترناتیوها» شرکت کنیم.

کلکتیو زنان «عصیان» و گروه «جوانان در تبعید» (که متشکل از گروهی از جوانان چپ و آنارشیست و کویبر است) طی بحث و گفتگویی در مورد مسأله آترناتیو و به چالش گرفتن تفکرات جریانات مختلف و یک جدل فکری مهم با افکار حاکم، به این نتیجه رسیدند که یک تور مناظره در چند شهر آلمان تدارک ببینند. به این ترتیب تور «جنگ آترناتیوها» را سازماندهی کردند. تیم برگزارکننده با هم شهر به شهر سفر کردند. از قبل با همکاری و اشتراک ریفقانه سوال ها را تنظیم و محل برگزاری در شهرهای مختلف را تهیه کرده و از جریان ها و گروه های مختلف به مناظره دعوت می کردند. تدارکات و زحمات پشت صحنه، زیاد بود. به ویژه این که تورها پشت سر هم بود. هدف این بود: حول سوال های اساسی صحنه را باز کنیم برای بحث درباره آترناتیوهای طبقاتی متفاوت که به ویژه در جریان خیزش ژینا خود را منسجم و معرفی کردند. از نظر هواداران حزب ما، هدف مشخص کردن تمایزات ما با خطوط مختلف، معرفی حزب و قانون اساسی و گذاشتن استراتژی انقلاب روی صحنه بود. قرار شد این تور از برلین شروع شود و به ترتیب لایپزیک، فرانکفورت، کلن، برمن و درنهایت در هامبورگ خاتمه پیدا کند. بر همین اساس، متنی را تهیه کرده و به تمام جریانات و گروه های مختلف سیاسی ارسال شد که در این مبارزه سیاسی، ایدئولوژیک شرکت کنند. متن ارسال شده این بود: «جنبش زن، زندگی، آزادی تغییراتی در حیطه های مختلف سیاسی و اجتماعی بوجود آورده و ضرورت بحث در مورد آینده و آترناتیو را پررنگ تر از گذشته مطرح کرده است. در جواب به این ضرورت حیاتی، ما گروهی از جوانان دغدغه مند مسائل ایران از گروه ها، احزاب و تشکل های مختلف دعوت می کنیم که در یک بستر علمی و استدلال محور، مواضع و برنامه های خود در مورد ویژگی های جامعه ای که تفکر آنها متصور است و آینده ای که خواهند ساخت توضیح بدهند. ما باور داریم این سلسله بحث ها و مناظره ها بین جریانات مختلف، پایه ای برای وضوح بخشیدن به مسیر انقلاب در جغرافیای ایران خواهد بود. در ادامه ضمن تشکر از مهمانانی که دعوت برای حضور در این چالش مطالبه محور را پذیرفتند و احزابی که بطور جدی برای معرفی آترناتیویشان به مردم حضور یافتند، از احزاب و سازمان های دیگر که «به دلایل سیاسی» یا دلایل شخصی از حضور در مناظره امتناع ورزیدند و یا حتی دعوت ما را بی جواب گذاشتند، گله مندیم. ما معتقدیم این کار شانه

خالی کردن از وظیفه هر حزب به عنوان نماینده یک راه حل و آلت‌رناتیو است. امیدواریم در برنامه های بعد با استقبال سازمان ها و احزاب روبرو شویم.» این دعوت نامه در بعضی از سایت های سیاسی نیز تبلیغ شد. سئولاتی که برای تور تهیه شده بود بدین ترتیب بود:

تحلیل شما از نظام اقتصادی در ایران چیست و ریشه معضلات اقتصادی در ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟ سیستم اقتصادی آلت‌رناتیو شما چگونه خواهد بود و چطور این سیستم و روش تولیدی حل این معضلات را تضمین می کند؟

تحلیل شما از قدرت گرفتن اسلام سیاسی در ایران و ویژگی هایش چیست و جایگاه دین و مذهب در آلت‌رناتیو شما چه خواهد بود؟ روابط خارجی و بین المللی شما در جنبه های سیاسی اقتصادی و نظامی بر چه اساس خواهد بود؟

رویکرد شما به جنگ های فرامرزی و نیابتی جمهوری اسلامی چیست؟ رویکرد شما به جنگ های امپریالیستی مثل جنگ اوکراین چیست و چه سیاستی در قبال چنین جنگ هایی اتخاذ خواهید کرد؟ سیاست خارجی شما بطور کل بر چه مبنا و با چه جهتی خواهد بود؟

از دیدگاه شما ریشه معضلات زنان در ایران چیست و چه ربطی به معضلات زنان در جهان دارد؟ راه حل آلت‌رناتیو شما برای ستم های مربوط به جنس و جنسیت و گرایش های جنسی ال جی بی تی کیو چیست؟

آیا شما ملیت های مختلف و ستم ملی در ایران را به رسمیت میشناسید؟ ستم ملی چگونه به وجود آمد و چطور در آلت‌رناتیو شما به مسئله تنوع ملی و زبان مادری و تعیین سرنوشت برخورد میشود؟

از دیدگاه شما معضلات محیط زیستی در ایران و جهان برخاسته از چیست و در آلت‌رناتیو شما چطور از محیط زیست در ارتباط با توسعه صنعت و تولید و نفت محافظت می شود؟

راه گرفتن قدرت سیاسی در ایران را چه می دانید و استراتژی شما برای برقراری آلت‌رناتیوتان چیست؟ گذار، انتخابات، مبارزه مسالمت آمیز یا مبارزه قهرآمیز؟

در آلت‌رناتیو شما جایگاه و تعریف دموکراسی چیست؟ چه آزادی ها و حقوقی برای شهروندان و افراد قائل هستید و مرزهای آزادی را چگونه تعریف میکنید؟

رویکرد شما به مسئله رهبری و اتوریته چیست و چگونه رهبری در آلت‌رناتیو شما نهادینه می شود یا چگونه جلوی اعمال اتوریته بر همه شئون زندگی شهروندان گرفته می شود؟ از دیدگاه شما آیا نیازی به رهبری در جامعه و همچنین در مسیر انقلاب وجود دارد؟ اگر بله، چگونه رهبری ای و اگر نه، هدایت جامعه و انقلاب به چه صورت انجام می شود؟

اولین برنامه مناظره ۱۱ آگوست در برلین و با حضور فروغ کنعانی به عنوان «لیبرال ملی گرا» و فرشاد دوستی پور «فدرالیست» و سمیه کارگر از طرف «حزب کمونیست ایران م ل م» برگزار شد.

برنامه بعدی روز ۱۴ آگوست در لایپزیک بود. پنلیست ها هیمن خاکی با عنوان «سوسیالیست» و سمیه کارگر بودند. روز ۱۶ آگوست در فرانکفورت و با حضور سمیه کارگر و حسن معارفی پور با عنوان «مارکسیست» برگزار شد.

چهارمین مناظره در شهرکلن روز ۱۷ آگوست بود. در این شهر، علاوه بر رفیق سمیه، چهار پنلیست دیگر بودند یکی از پنلیست ها شورش کریمی، نماینده حزب کمونیست ایران (کومله) و دیگری مهدی فتاحپور از اکثریتی های سابق تحت عنوان «حزب چپ ایران»، مریم سطوت اکثریتی سابق تحت نام «اتحاد جمهوری خواهان ایران» و فرشاد یاسایی «لیبرال آنارشیست» بودند. در این مناظره، تصمیم گرفتیم علاوه بر جواب به سوال ها، نقش اکثریت و حزب توده در جنایت های جمهوری اسلامی علیه مردم و سربداران در قیام امل و همچنین افغانستان را مطرح کنیم.

پنجمین برنامه مناظره در برمن و روز ۱۸ آگوست بود. با شرکت پروانه بکاه از کومله حزب کمونیست ایران و سمیه کارگر از حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در مناظره شرکت کردند.

مناظره هامبورگ با پروانه بکاه و پرویز مختاری «جمهوری خواهان» و سمیه کارگر برگزار شد. حضور مردم در بعضی شهرها خوب و در بعضی بسیار کم بود.

رفیق سمیه کارگر در این مناظره ها تلاش کرد ماهیت آلت‌رناتیو جمهوری سوسیالیستی نوین را باز کند خصلت و اصول و کارکردهای این آلت‌رناتیو، به تفصیل و دقت، در پیش نویس «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» توسط حزب کمونیست ایران (م.ل.م) تشریح شده است. این «قانون اساسی» بر مبنای اصول جهانشمول فرموله شده توسط باب آوکیان برای جامعه ای که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی برقرار خواهد شد به نگارش درآمده است. قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، مانیفست و دیگر اسناد حزب را در [Cpimlm.org](http://Cpimlm.org) مشاهده کنید.